

امامت از دیدگاه فریقین

علیرضا محمدی *

چکیده

امامت از دیدگاه شیعه و سنی امر لازم و اجتناب ناپذیر است و همچنین هر دو گروه تعاریف به ظاهر مشابه از امامت دارند در عین حال تفاوت‌هایی بنیادین در دیدگاه آنها وجود دارد و نشانگر دو هویت متفاوت تحت یک نام است. از این رو این مقاله در تلاش است؛ امامت را از دیدگاه اهل تشیع و اهل تسنن مورد ارزیابی قرار دهد، سعی خواهد نمود که به نقد و بررسی این دیدگاه بپردازد.

واژگان کلیدی: امامت، امام، تشیع، تسنن.

مقدمه

بدون شك استمرار و بقای ادیان آسمانی گذشته، مرهون تلاش پی‌درپی انبیای الهی بوده است؛ انبیاء عظام با تحمل هر نوع سختی‌ها، رسالت خود را به‌خوبی انجام دادند؛ البته رسالت خاتم پیامبران حضرت محمد^ا، بزرگ‌ترین و مهم‌ترین رسالت الهی بوده است که خداوند او را پایان‌بخش سائر رسولان قرارداد و خواست خداوند بود که دین اسلام به‌عنوان کامل‌ترین دین تا پایان جهان برنامه‌های فردی و اجتماعی، دنیوی و اخروی داشته باشد و تمام ادیان قبل از اسلام با آمدن دین اسلام منسوخ گردد.

بدیهی است که برنامه‌ها و هدف رسالت خاتم پیامبران حضرت محمد^ا، درواقع بسیار طولانی‌تر از عمر شریف رسول خاتم^ا هست؛ ازاین‌رو لازم است تضمینی برای استمرار و بقاء چنین دین وجود داشته باشد همان‌گونه که با بعثت پی‌درپی پیامبران، چنین ضمانتی برای ادامه و استمرار رسالت‌های پیشین وجود داشت و باعث ادامه و حفظ آن‌ها گردید.

بدین روی، اهمیت امامت برای تحقق، اهداف والای رسالت الهی، روشن می‌گردد و لازم است که خداوند افرادی را برای سرپرستی این مهم، پس از خاتم پیامبران در نظر بگیرد.

با توجه به اتفاقات و رویدادهای سیاسی اجتماعی که در تاریخ اسلام و سرگذشت جامعه اسلامی رخ داد که نتیجه آن دور شدن امامان معصوم[×] از رهبری و امامت جامعه، گردید، این مفهوم دچار پیچیدگی‌ها و غموض‌هایی گردید که نتیجه آن توجه اذهان مسلمانان با محدودیت و ضیق‌تر گردیدن مفهوم امامت و انحصار آن به برخی از احکام حکومتی و عزل و نصب‌ها گردید؛ درحالی‌که این برداشت بسیار متفاوت با معنا و مفهوم حقیقی امامت است که قرآن و سنت پیامبر اکرم^ا، آن را تعریف و ترسیم نموده و شأن امامت بسیار بالاتر و با اهمیت‌تر از مسأله حکومت، به معنای امروزه آن است، البته

حکومت یکی از شؤون امامت می باشد

بنابراین لازم است تا ذهن ها را از امامت که برای آن، مفهومی دیگر ساخته و برای حقیقت امامت رسوباتی در تاریخ برجای گذارده عاری ساخته و توضیحاتی را در این راستا ارائه نماییم.

مفهوم شناسی امامت

امامت در لغت

امام در لغت از ریشه «أَمَّ، يَوْمٌ، إِمَامَةٌ» گرفته شده و به معنای پیشوا و کسی است که به او اقتدا می شود. و به هر کسی گفته می شود که به او اقتدا گردیده و مورد تبعیت قرار بگیرد اعم از این که وی شخص عادل باشد و یا غیر عادل.

راغب می گوید: «امام؛ کسی است که انسان به قول، فعل، کتاب و یا دیگر موارد او اقتدا می کند؛ اعم از آن که امام بر حق باشد و یا بر باطل و جمع امام ائمه می باشد»^۱.

ابن فارس گفته است: «امام کسی یا چیزی است که در کارها به او اقتدا شود و پیامبر ا، امام و پیشوای همه امامان است، و خلیفه پیامبر، امام رعیت و مردم است و قرآن، امام و پیشوای مسلمانان است»^۲.

ابن منظور نیز گفته است: «امام کسی است که قومی به او اقتدا می کنند، خواه بر صراط مستقیم باشند یا بر طریق ضلالت، چنان که در قرآن، از ائمه کفر سخن به میان آمده است. و قرآن امام مسلمانان است. پیامبر ا امام امامان می باشد، خلیفه پیامبر ا امام رعیت است. و امام سپاه، فرمانده آنان است. ریسمان یا چوب مخصوص بنایی و راه روشن رانیز امام می گویند»^۳. در صحاح آمده است: «الإمام؛ الذی یقتدی به و جمعه أئمة»^۴ امام: کسی است که به او اقتدا می شود و جمع امام ائمه است.

بنابراین امام در لغت به معنای پیشوای حق و یا غیر حق است که در کارهای پسندیده و یا غیر پسندیده، مورد پیروی قرار می گیرد.

امامت در اصطلاح

۱. تعریف امامت از نظر متکلمان شیعه

ابن میثم بحرانی می‌گوید: «الإمامة: رئاسة عامة لشخص من الناس في أمور الدين والدنيا»^۵ امامت، عبارت است از ریاست امور جامعه برای شخصی از مردم، در امور دینی و دنیای؛ محقق حلی، گفته است: «امامت (به معنای) ریاست عمومی در امور دین و دنیا برای شخصی از اشخاص، به نیابت از پیامبر است.»^۶

فاضل مقداد^۷ در شرح این عبارت، واژه «انسانی» را به «شخص» اضافه می‌کند و می‌نویسد: «الامامة رئاسة عامة في أمور الدين والدنيا لشخص إنساني». امامت (به معنای) ریاست عمومی در امور دین و دنیای برای يك انسان است. وی پس از این تعریف می‌گوید: «برخی از فضلاء (قید) بحق الأصلة را در تعریف امامت اضافه کرده و در تعریف آن گفته‌اند: «امامت (به. معنای) ریاست عمومی در امور دین و دنیا برای يك انسان است به اصالت.» این گروه با این قید خواسته‌اند نائبی را که ولایت عمومی از سوی امام به وی تفویض شده است از تعریف خارج سازند؛ زیرا (معتقدند) ریاست نائب هم عمومی است؛ اما اصالت ندارد.»^۷

در آخر بیان می‌کند: «ومع ذلك كله، فالتعريف ينطبق على النبوة، فحينئذ يزداد فيه: بحق النيابة عن النبي | أو بواسطة بشر».^۸

باهمة این‌ها، این تعریف بر نبوت منطبق است؛ پس در اینجا (قید) نیابت از پیامبر یا به واسطه بشر را به تعریف می‌افزایند.

۲. تعریف امامت از نظر متکلمان اهل سنت

تفتازانی گفته است: «امامت: عبارت است از ریاست تمامی جامعه اسلامی در امور دین و دنیای آنان به عنوان جانشین رسول خدا |»؛^۹

فخررازی می‌نویسد: «امامت به معنای ریاست عمومی در دین و دنیا برای شخصی از اشخاص است»^{۱۱}.

قاضی ایجی نیز در ابتدای باب امامت کتاب خود گفته است:

«گفته‌اند: امامت به معنای ریاست عمومی در امور دین و دنیا است. (این تعریف) با نبوت نقض می‌شود و بهتر است که گفته شود: امامت جانشینی پیامبر است در بر پاداشتن دین، از آن جهت که تبعیت از امام بر همه اُمت واجب است و با این قید، آن‌که امام را در منطقه‌ای منصوب کرده و نیز مجتهد و آمر به معروف از دائرة این تعریف خارج می‌شود.»^{۱۱} بر اساس این تعریف امام باید معصوم باشد، چرا که وجوب اطاعت مطلق با بر اساس این تعریف ناسازگار است. بر اساس تعریف ایجی از امامت، امام باید معصوم باشد؛ زیرا روشن است که عصمت لازمه وجوب طاعت است.

بنابراین از تعاریف فوق پی می‌بریم که تعریف امامت نزد شیعه و اهل سنت مشترك است و متکلمان شیعه و سنی در محورهای اصلی تعریف اتفاق دارند. تفاوت‌هایی هم در جزئیات وجود دارد که ضمن طرح دیدگاه‌های مختلف روشن خواهد شد.

امامت از اصول دین

امامت از اصول دین و عقاید است؛ ولی معتزله، اشاعره و دیگر مذاهب کلامی، امامت را از فروع دین و احکام عملی اسلام به شمار می‌آورند. ریشه این دو دیدگاه، در این است که از نظر شیعه، نصب و تعیین امام (که بعداً بررسی خواهد شد) از سوی خداوند است و در تعیین امام به انتصاب قایل است. ولی مذاهب دیگر امام را از شئون و وظایف مکلفان می‌دانند و در تعیین امام، به انتخاب عقیده دارند. آیات قرآن و سنت قطعیه بر مدعا دلالت دارد:

۱. قرآن

بر اساس آیات قرآن امامت از اصول دین است. خداوند می‌فرماید: «ای رسول، آن چه از

سوی پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن و اگر چنین نکنی رسالت را نرسانده‌ای.^{۱۲}»
و نیز می‌فرماید: «امروز دین شما را برایتان تکمیل کردم و نعمتم را بر شما تمام گردانیدم
و از اینکه دین شما اسلام باشد راضی شدم.»^{۱۳}
در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

و نیست محمد مگر رسولی که پیش از او رسولانی بوده‌اند. آیا اگر او رحلت کند
و یا شهید شود، شما به [شرك] سابق خود بر می‌گردید؟ حال آن کس که به [شرك]
سابق خویش باز گردد، زبانی به خدا نمی‌رسد و خداوند به شکر گزاران پاداش
خواهد داد.^{۱۴}

با توجه به شأن نزول دو آیه قبل،^{۱۵} و با توجه به این که مردم پس از رسول الله هم چنان
تظاهر به اسلام داشتند و هیچ‌یک از شعائر دین ترك نشده بود، نتیجه سه آیه، این است که
عدم پذیرش امامت و تسلیم نشدن در مقابل جانشین خاتم الانبیاء^{۱۶} ارتداد و بازگشت به
جاهلیت است. بنابراین از اصول دین بودن امامت امیرالمؤمنین^{۱۷} به وضوح از آیات فوق به
اثبات می‌رسد.

۲. روایات

روایاتی که مورد اتفاق فریقین است و در منابع معتبر وجود دارد اصل بودن امامت از این
روایات به خوبی استفاده می‌شود.

۲-۱. حدیث «من مات ولم يعرف امام زمانه...»

قال رسول الله | «من مات ولم يعرف إمام زمانه، مات میتة جاهلیة؛»^{۱۶}؛ رسول خدا |
فرمود: هر کس بمیرد در حالی که امام زمانش را شناسد، به مرگ جاهلی از دنیا رفته است.
این حدیث با همین لفظ در کتاب شرح مقاصد آمده است.^{۱۷}
تفتازانی این روایات را به طور ارسال مسلمات از رسول خدا | نقل می‌کند.

بر اساس نقل ملا علی قادری در کتاب مرآة المفاتیح، این حدیث با همین لفظ در صحیح مسلم آمده است؛^{۱۸}

اما در چاپ‌های موجود صحیح مسلم، این حدیث با الفاظ دیگر از پیغمبر اکرم نقل شده است. در صحیح مسلم آمده است:

من مات و لیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة.^{۱۹}

احمد بن حنبل نیز روایت را به این صورت نقل می‌کند:

من مات بغير إمام مات میتة جاهلیة.^{۲۰}

در برخی منابع اهل سنت نیز روایت به صورت زیر وارد شده است:

من مات و لیس علیه إمام جماعة فإن موتة موتة جاهلیة.^{۲۱}

و در برخی منابع دیگر به صورت زیر آمده است:

من مات من أهل القبلة ولم يعرف إمام زمانه، مات میتة جاهلیة.^{۲۲}

چنان‌که گفتیم این روایت مورد اتفاق فریقین است. مرحوم صدوق & نقل می‌کند: «زمین تا روز قیامت از حجت خدا بر خلق خالی نمی‌شود و هرکس بمیرد در حالی که امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است.»^{۲۳}

مرحوم کلینی روایت دیگری از فضیل بن یسار نقل می‌کند که گفت:

روزی امام صادق × سخن آغاز کرد و فرمود: رسول خدا | فرمود: هر کس بمیرد در

حالی که امامی برای او نیست، مرگش، مرگ جاهلیت است، عرض کردم: رسول

خدا | چنین فرموده است؟ فرمود: آری، به خدا سوگند [ایشان] چنین فرموده است.

عرض کردم: هر کس بمیرد در حالیکه امام ندارد مرگش، مرگ جاهلی است؟^{۲۴}

فرمود: آری.

در این حدیث، امام صادق × در مقابل سؤال راوی قسم یاد می‌کند و تأکید می‌فرماید که

این حدیث قطعاً از رسول خدا | صادر شده است. در روایت دیگری حارث بن مغیره از امام

صادق × در مورد صحت استناد این حدیث به پیغمبر اکرم | سؤال می‌کند و پس از تأیید امام ×

عرض می‌کند: «جاهلیة جهلاء أو جاهلیة لا یعرف إمامه؟ قال: جاهلیة کفر ونفاق و ضلال^{۲۵}»؛ [منظور از جاهلیت] جاهلیت نادانی است، یا جاهلیت به معنای شناخت امام؟ [امام صادق ×] فرمود: [مراد] جاهلیت [به معنای] کفر، نفاق و گمراهی است. روشن است که بر اساس این روایت که فریقین در مورد صدور آن از رسول خدا | اتفاق نظر دارند، می‌توان به اصول دین بودن امامت حکم کرد.

۲-۲. حدیث ثقلین

این حدیث هم به صورت‌های مختلف در منابع اهل سنت آمده است. ترمذی در سنن خود چنین نقل می‌کند: «ای مردم، من چیزی نزد شما باقی گذاشتم که اگر به آن تمسک کنید، گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و عترت اهل بیت^{۲۶}». واژه «ما» در عبارت «ما این أخذتم به»، «موصوله» است که بیان گر اتحاد قرآن و عترت می‌باشد، و «لن» نیز در این روایات «تأییدیه» است و این معنا را می‌رساند که با مراجعه به کتاب و عترت، هرگز گمراه نمی‌شوید. ترمذی حدیث ثقلین را به چندین صورت می‌توان نقل می‌کند که یکی از آنها عبارت است از:

همانا من چیزی در بین شما می‌گزارم که در صورت تمسک به آن هرگز پس از من گمراه نخواهید شد. یکی زآن دو بزرگ‌تر از دیگری است: کتاب خدا، ریسمانی از آسمان به سوی زمین است و [دومی] عترت و اهل بیت من است و میان این دو جدایی نیست تا در کنار حوض بر من وارد شوند؛ پس بنگرید که چگونه (حق) مرا در مورد آن دور رعایت می‌کنید.^{۲۷}

احمد بن حنبل به دو طریق نقل می‌کند: طریق اول:

همانا در بین شما دو جانشین می‌گزارم، کتاب خدا که ریسمانی میان آسمان و زمین است (یا بین آسمان تا به زمین) و عترت و اهل بیت من. این دو از هم جدا نمی‌شوند تا

در کنار حوض بر من وارد شوند.^{۲۸}

در مسند احمد تعبیر خلیفتین آمده است؛ خلیفه به معنای جانشینی است که خلأ پیامبر را در نبودنشان، پر می‌کند.

طریق دوم: «رسول خدا | فرمود:

احتمال می‌رود که من (به دیدار خداوند) دعوت شوم و (این دعوت را) پاسخ گویم. من در میان شما دو چیز گرانبها می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم را. کتاب خدا ریسمانی است که از آسمان به سوی زمین کشیده شده است و عترتم اهل بیت است و (خدای) لطیف و دانا به من خبر داده که این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند. پس بنگرید (شان) مرا چگونه در مورد این دو حفظ می‌کنید.^{۲۹}

سند و دلالت حدیث ثقلین

حدیث ثقلین از جمله احادیث متواتره است. چهل نفر از صحابه، صد نفر از تابعین و بسیاری از عالمان بزرگ در زمان‌های مختلف این حدیث را روایت کرده‌اند. بسیاری از محدثان، صاحب نظران در علم حدیث و علمای بزرگ اهل سنت این حدیث را صحیح دانسته و در کتب خود نقل کرده‌اند.^{۳۰}

محتوای حدیث ثقلین امور ذیل است:

۱. عصمت اهل بیت؛

۲. اعلی‌ت اهل بیت؛

۳. همراهی اهل بیت؛ با قرآن در تمام اعصار؛

۴. اصول دین بودن امامت؛

طبق این حدیث، اهل بیت؛ در کنار قرآن و همراه آن است و حکم آنان حکم قرآن می‌باشد؛ طبیعی است که مخالفت با قرآن ضلالت و گمراهی است و در نتیجه مخالفت با اهل بیت؛ نیز ضلالت و گمراهی خواهد بود؛ بنابراین امامت از اصول دین است نه از فروع دین.

علی‌رغم شواهد و دلایل محکم بر قطعی‌الصدر بودن حدیث ثقلین، چون این حدیث

بر امامت اهل بیت و اینکه امامشان از اصول دین است دلالت دارد، ابوالفرج ابن الجوزی - پس از نقل آن فقط به یکی از اسانید - مدعی شده که یکی از راویان این حدیث موثق نیست لذا آن را جزء احادیث ضعیف به شمار آورده است.

اما علاوه بر تواتر سند، این حدیث در کتب معتبر اهل سنت مانند صحیح مسلم نقل شده است؛ پس خدشه در این حدیث، موجب مخدوش شدن این کتب می شود. از این رو بزرگان اهل سنت ضمن تأکید بر این که احادیث صحیح مسلم قابل معارضه، مناقشه و تضعیف نیستند، رأی ابن جوزی را در این خصوص اشتباه دانسته اند. ابن حجر مکی می گوید: «ترمذی می گوید: [حدیث] حسن و غریب است دیگران نیز آن را آورده اند پس ایراد ابن جوزی در العلل المتناهیه درست نیست و چطور ممکن است ایراد وی وارد باشد در حالی که حدیث در صحیح مسلم که نزد اهل سنت معتبر آمده است.»^{۳۱} و از آن جا که سند حدیث و دلالتش بسیار محکم است و نمی توان در اصل صدور و دلالت آن تردید کرد.

۳-۲. حدیث سفینه

رسول خدا | فرمودند: »

إنما مثل اهل بیته فیکم کمثل سفینه نوح من رکبها نجا ومن تخلف عنها

هلك؛^{۳۲} همانا مثل اهل بیت من در میان شما به مثل کشتی نوح می ماند که هر که

بدان سوار شد نجات یافت و هر که از آن تخلف کرد هلاک گردید.

قسمت آخر روایت به تعابیر مختلفی نقل شده است. در برخی منابع آمده:

ومن تخلف عنها زجَّ به فی النار.^{۳۳}

عده ای چنین آورده اند:

ومن تخلف عنها زجَّ فی النار.^{۳۴}

و بالاخره در برخی از نقل ها عبارت چنین است:

ومن تخلف عنها غرق.^{۳۵}

در برخی روایات لفظ «انما» افتاده و در برخی نقل‌ها نیز واژه «کمثل» به «مثل» تبدیل شده است. اما مضمون حدیث در همه این نقل‌ها واحد است.

پیامبر اکرم | با استفاده از تشبیهات، مثل‌ها و بیان‌های مختلف، به تبیین مقام اهل بیت[^] و تذکر به امامت ایشان پرداخته است.^{۳۶}

در این حدیث رسول خدا | اهل بیت خود را به کشتی نوح تشبیه کرده است. وجه تشبیه اهل بیت[^] به کشتی نوح:

در این آیات تصریح شده که برای امت نوح هیچ پناهگاهی جز کشتی وجود ندارد، و رابطه پدر و فرزندی هم بدون ایمان نجات بخش نیست، هم‌چنین امت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز برای نجات از هلاکت، ضلالت و شقاوت باید کشتی اهل بیت[^] را بیابند و با سوار شدن بر آن به ساحل نجات برسند.

در فیض القدر هم وجه تشبیه اهل بیت به کشتی نوح چنین تبیین شده است:

نجات برای اهل کشتی از قوم نوح ثابت است پس مصطفی | با این تشبیه نجات امت به واسطه تمسک به اهل بیتش را اثبات می‌کند و اهلیت را، راه رسیدن به نجات قرار داده است.

و نتیجه [این تشبیه] ایجاد انگیزه برای چنگ زدن به محبت اهل بیت[^] و ریسمان ایشان، بزرگداشت ایشان به جهت شکر نعمت تشریف [مردم به اسلام] و گرفتن هدایت از علمای اهل بیت است؛ پس هر کس به این حدیث عمل کند از تاریکی‌های مخالفت نجات یافته و شکر نعمت متابعت را ادا کرده است و کسی که از آن تخلف کند در دریا‌های کفران و سیل سرکشی غرق می‌شود و مستحق آتش می‌گردد.^{۳۷}

پس اهل سنت نیز معترفند که بر اساس این حدیث فقط اهل بیت[^] راه نجات هستند، و برای نجات از هلاکت و غرق در دریای ضلالت و شقاوت باید با تمسک به اهل بیت[^] و سوار شدن بر این کشتی نجات، خود را به ساحل امن رسانند.

این بود اعتراف اهل سنت به دلالت محتوای حدیث بر امامت اهل بیت^{۳۸}، و سند این حدیث نیز بسیار محکم است، و عده کثیری از بزرگان حدیث سنتی این حدیث را روایت کرده‌اند.

ابن حجر هیثمی، در مورد دلالت حدیث سفینه می‌گوید:

و وجه تشبیههم بالسفینة فیما مر أنّ من أحبهم و عظمهم شکرًا لنعمة مشرفهم
و أخذ بهدی علمائهم نجا من ظلمة المخالفات؛^{۳۸} علت تشبیه اهل بیت به کشتی
[در آن حدیثی که گذشت] این است که هر کسی ایشان را دوست بدارد و بزرگ
بشمارد به خاطر سپاسگزاری از نعمت وجودشان و به هدایت علماء ایشان گرایش
نماید، از گمراهی سرپیچی‌ها نجات می‌یابد! اما روشن است که محبت، بدون
تبعیت، معنا ندارد و برای نجات از هلاکت کافی نیست.

اهل سنت و فروع دین دانستن امامت

اهل سنت بدون توجه به قرآن کریم و سنت منقول در منابع خودشان، امامت را از فروع دین می‌شمارند.

تفتازانی می‌گوید: «لانزاع فی أنّ مباحث الامامة بعلم الفروع ألیق^{۳۹}»؛ در این مورد اختلافی نیست که بهتر است که مباحث امامت در فروع دین مطرح شود.

قاضی عضدالدین ایجی، میر سید شریف جر جانی و از علمای مشهور اهل سنت بر این نظراند که امامت از فروع دین می‌باشد.^{۴۰}

ایجی صریحاً امامت را از فروع دین شمرده است. این قول را می‌توان در میان اهل سنت، تقریباً به همه آنها نسبت داد. در این مورد اختلافی نیست که [اگر] مباحث امامت در فروع دین مطرح شود، شایسته‌تر است.^{۴۱}

وجوب نصب امامت

این مسأله یکی از مباحث مهم امامت است. در این باره اقوال وجود دارد.

برخی از مسلمین معتقدند نصب امام برعهده مکلفین است و مردم باید جانشین رسول خدا را تعیین کنند. عده‌ای دیگر می‌گویند جانشین پیامبر خدا را باید از سوی خود ایشان تعیین شود، و به اعتقاد دسته سوم تعیین امام از سوی خداوند متعال انجام می‌گیرد. قائلین به هر یک از نظریه‌ها فوق برای اثبات مدعای خود، دلیل عقلی و نقلی ارائه می‌کند

دلایل وجوب نصب امام از منظر شیعه

جایگاه امامت در جهان بینی اسلامی، همان جایگاه نبوت است همام گونه که نشناختن پیامبر را و عدم اطاعت از او، ایمان و اسلام انسان را مخدوش می‌سازد، نشناختن و عدم اطاعت از امام^{۲۰} نیز چنین است؛ در این صورت، شرایط و صفات امام^{۲۱} نیز باید در مرتبه شرایط و صفات پیامبر را باشد.

ابن هشام در این باره می‌نویسد:

پیامبر [در اوایل بعثت] به سراغ [قبیله] بنو عامر بن صعصعة رفت و آن‌ها را به خدای عزوجل فرا خواند و خودش را به آنان معرفی کرد. مردی از میان آن قبیله که به او بیحرة بن فراس گفته می‌شد گفت: ... به خدا سوگند! اگر من این جوان را از قریش بگیرم، قطعاً با او برعرب مسلط خواهم شد. آن گاه [به پیامبر] عرض کرد: اگر ما با تو را امر رسالت بیعت کردیم، سپس خدا تو را بر مخالفانت پیروز سازد، آیا پس از تو ما از این امر نصیبی داریم؟ [پیامبر] فرمود: اختیار این امر به دست خداوند است و آن را هر کجا بخواهد قرار می‌دهد. آن مرد عرض کرد: آیا ما به خاطر تو در مقابل عرب خود را فدا کنیم و از بین برویم و آنگاه که خدا تو را پیروز کرد، جانشینی تو برای غیر ما باشد؟ ما به رسالت تو نیازی نداریم و از [قبول رسالت پیامبر] خود داری کردند^{۲۲}.

طبق این سند، پیامبر اکرم [از ابتدای بعثت همیشه تأکید داشته که گزینش و انتخاب امام در اختیار حضرت نیست؛ اصرار پیامبر بر این موضوع، در حساس‌ترین شرائط حتی از سوی اطرافیان و خویشاوندان خودشان مورد آماج حملات، آزار و اذیت‌ها قرار گرفتند که

این مسأله از این حقیقت حکایت دارد که خداوند از ابتدا نصب امام را بر عهده خود گرفته است و آن را حتی از پیامبر ا نفی کرده است. پس بر مسلمانان لازم است که به تبعیت از پیامبر ا خود، در مقابل امر الهی تسلیم شوند و در مقابل گزینش خدا برای خود حقی قائل نشوند. شیعیان معتقدند که امام باید از سوی خدا تعالی نصب شود. آن‌ها برای اثبات این ادعا دلایلی دارند که ذکر خواهیم کرد:

۱. آیات قرآن

آیات فراوان در قرآن وجود دارد که دلالت بر وجوب امامت دارند از جمله:

آیه اولی الأمر است که اطاعت پیروی از «أولی الامر» را بر مسلمانان واجب کرده و فرموده است (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ...)^{۴۳}؛ ای مؤمنان، از خداوند و پیامبر و متولیان امر خودتان، پیروی کنید.

«سعد الدین تفتازانی» در کتاب شرح المقاصد این دلیل را یاد آور شده و گفته است: «وجوب اطاعت از اولی الامر، مقتضی وجوب تحقق آن است».^{۴۴}

«محقق طوسی» نیز در تلخیص المحصل، این آیه را به عنوان دلیل نقلی و شرعی بر وجوب امامت بر شمرده است.^{۴۵} از این آیه، به دست می‌آید که وجوب امامت «اولی الامر» وجوب کلامی است نه فقهی؛ یعنی که همان‌گونه که نصب و تعیین پیامبر، فعل خداوند است، نصب و تعیین امام نیز، فعل خداوند است.

ممکن است گفته شود: کلمه «منکم» بیان کننده این مطلب است که «اولی الامر» را خود مسلمانان بر می‌گزینند؛ ولی این احتمال، اعتبار و ارزش علمی ندارد؛ زیرا، درباره نبوت نیز کلمه «من أنفسهم» آمده است. مقصود از این‌گونه تعابیر، این است که پیامبر و امام، از جنس بشرند و گذشته از این، از میان خود مردم برگزیده شده‌اند. برگزیده شدن پیامبر و امام از میان مردم، غیر از برگزیده شدن آنان به دست مردم است.

بر امامت امام پس از رسول خدا نص صریح وجود دارد. قرآن می‌فرماید: «وَمَا آتَاكُم

الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا».^{۴۶} آنچه را پیامبر آورده (و دستور داده) بگیریید (و عمل کنید) و از آنچه شما را نهی فرموده بپرهیزید.

و نیز می‌فرماید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ».^{۴۷} او طبق هوای نفس خویش سخن نمی‌گوید مگر آنکه آن سخن وحی الهی است.

طبق این آیات، قول، فعل و تقریر پیامبر اکرم | حجت است و هرآنچه آن حضرت انجام می‌دهد، به خواست و اراده خداوند است.

و پیامبر | نیز می‌فرماید: «إِنَّ الْأَمْرَ إِلَى اللَّهِ [لِلَّهِ] يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ»؛^{۴۸} همانا امر به دست خداوند است.

این حدیث، ظهور دارد که مردم و خود پیغمبر اکرم | در نصب امام و خلیفه، هیچ نقشی ندارد و وظیفه او تنها اعلان امر الهی و معرفی خلیفه‌ای است که از طرف خداوند نصب شده است

۱-۱. امامت عهدی الهی

آیه عهد دلالت بر امامت می‌کند. خداوند می‌فرماید: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي لَأَيُّنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»؛^{۴۹} من تو را برای مردم پیشوا و امام قرار دادم. ابراهیم گفت: «و از دودمانم چطور؟ فرمود: (اگر شایسته باشند می‌دهم، زیرا) عهد من به مردم ستم کار نخواهد رسید.

در این آیه اولاً، به صراحت به نصب امام تصریح شده است؛ دوماً، تعبیر عهد الهی درباره امامت آمده است که مفسران فریقین «عهد» را به امامت تفسیر کرده‌اند.^{۵۰}

مرحوم کلینی در کتاب کافی، بابی را به عنوان «أَنَّ الْإِمَامَةَ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»

گشوده و از قول ابوبصیر چنین روایت کرده است:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ × فَذَكَرُوا الْأَوْصِيَاءَ وَذَكَرْتُ إِسْمَاعِيلَ فَقَالَ لَا وَاللَّهِ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا ذَاكَ إِلَيْنَا وَ مَا هُوَ إِلَّا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَنْزِلُ وَاحِدًا بَعْدَ

وَاجِدٍ.^{۵۱} خدمت امام صادق × بودم که نام اوصیاء را بردند و من هم اسماعیل را نام بردم. حضرت فرمود: نه، به خدا قسم ای ابا محمد! تعیین امام به اختیار مانیست، این کار فقط به دست خداوند متعال است که هر يك را پس از دیگری می فرستد. کیفیت استدلال به این آیه، با بیان ذیل روشن می شود:

۲-۱. وجوب هدایت خلق بر خدا

بر اساس آیات قرآن هدایت مردم به عهده خداوند است می فرماید: «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى»؛^{۵۲} همانا بر عهده ماست که [خلق را] هدایت کنیم. در این آیه، خداوند با «إِنَّ» و «لَام» که هر دو تأکید را می رساند می فرماید: «هدایت خلق بر عهده ماست». بر این اساس روشن می شود که نصب امام و هادی نیز بر عهده خداوند خواهد بود. خدای تعالی در آیه ای دیگر می فرماید: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ»؛^{۵۳} ما به حقیقت راه (حق و باطل) را به او نشان دادیم. و خطاب به رسول خویش می فرماید: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»؛^{۵۴} همانا تو انذار کننده ای و هر قومی هدایت گری دارد. طبق آیات و روایات فراوان، نصب امام هدایت کننده به سوی حق، بر خداوند واجب است که او را نصب کند.

البته هدایت خلق از آن جهت بر خداوند واجب است که خداوند این امر را بر عهده گرفته است و این وجوب از باب: «كُتِبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»؛^{۵۵} است. کلمه «کتب» کنایه از واجب کردن است، در آیه: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ»؛^{۵۶} به معنای واجب کردن روزه بر خلق است. و یا «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ»؛^{۵۷} به معنای واجب ساختن جهاد مسلمانان است. همین گونه است: «كُتِبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»؛^{۵۸} که خداوند، رحمت را بر خود واجب ساخته و به مقتضای آیه: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»؛^{۵۹} «رحمت الهی همه چیز را فرا گرفته» بر آن ملتزم شده است و از آنجا که غرض از ایجاب رحمت، تربیت و به کمال رساندن انسان ها است. فاعل «کتب» در آیه، «رب» آمده،

نه تعبیری چون «کتب الله»، «کتب الرحیم» و یا تعبیری از این قبیل. از آنجا که نصب امام موجب هدایت و تربیت است، از مصادیق رحمت است که خدا نصب انبیاء و فرستادن رسولان را بر خود واجب کرده است.

۳-۱. نفی حق انتخاب امام از جانب پیامبر ا

خدای تعالی خطاب به رسولش می‌فرماید: «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ»^{۶۰} از امر [امامت] چیزی در اختیار تو نیست. جابر جعفی می‌گوید: «به امام باقر × عرض کردم: این آیه را که خدا به پیامبرش می‌فرماید: «تو در این امر اختیار نداری» برای من تفسیر کن. امام باقر × فرمود: ای جابر، منظور چیزی است که خدا آن را فرموده و چیزی است که خدا آن را اراده کرده است. همانا رسول خدا | شوق فراوانی داشت که امیرالمؤمنین علی × پس از ایشان عملاً بر مردم حاکم شود و تقدیر خداوند خلاف چیزی بود که رسول خدا | به آن میل داشت.

به ایشان عرض کردم: معنای آن چیست؟

فرمود: آری! منظورم این بود که امر خداوند به رسول خودش که فرمود: «تو در این امر اختیاری نداری» تعلق گرفته است؛ یعنی ای محمد، در مورد علی × و در مورد غیر او [کار به دست او نیست] ای محمد، آیا بر تو تلاوت نکردم در آنچه از کتابم به سوی تو نازل کردم: «ألم * آیا مردم گمان می‌کنند که به صرف اظهار زبانی ایمان، بدون آزمایش و امتحان رها می‌شوند؟» پس رسول خدا | این امر ر به خدا سپرد.^{۶۱}

با تفسیر امام ×، دلالت آیه برای تعیین و نصب امام به دست خداوند است کاملاً روشن گردید.

و نیز در این روایت است که هر چند خداوند امام را نصب می‌کند، در عین حال بندگان خدا در پذیرش و عدم پذیرش آن مختارند. «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا».^{۶۲} خداوند با اعطای اختیار به بندگان، آنان را در امر امامت امتحان می‌کند تا مؤمن از غیر

مؤمن شناخته شود. این سنت خداست که در امت‌های پیشین نیز جریان داشته است. به همین جهت خداوند می‌فرماید: «آیا مردم گمان می‌کنند همین که بگویند ایمان آوردیم، بدون امتحان رها می‌شوند؟ به تحقیق ما کسانی را که پیش از آنان بودند نیز آزمایش کردیم تا خداوند راست گویان و دروغ گویان را معلوم کند.»^{۶۳}

بنابراین خداوند تعهد داده است که امام را باید تعیین و نصب کند و در عین حال جهت امتحان بندگان، به آن‌ها اختیار داده و هیچ‌گونه اکراه از ناحیه ی او نیست و مردم یا از خدا اطاعت می‌کنند، و یا از آن سر باز می‌زنند و خود به گزینش امام اقدام می‌کنند.

۴-۱. اثبات آیات الهی

خداوند متعال می‌فرماید: «اگر رسولانت را به سوی ما می‌فرستادی، پیش از آن که ما خوار و ذلیل شویم، از آیات تو تبعیت می‌کردیم.»^{۶۴}

از این آیه نکات ذیل استفاده می‌شود:

۱. ارسال رسول به دست خداست؛

۲. ارسال رسول از سوی خدا به جهت آن است که رسولان آیات و بینات خداوند سبحان را بر خلق بیاورند تا حجت بر خلق تمام شود. روشن است که وظیفه خلق نیز تبعیت از این آیات است؛

۳. عدم تبعیت از آیات الهی و تسلیم نشدن در مقابل کسانی که از سوی خدا برای آوردن این آیات مأمور هستند، موجب ذلت و خواری است.

بنابراین، هرچند که آیه در مورد ارسال رسول از ناحیه خداست، اما دلالت آن عمومیت دارد.

به عبارت دیگر، حکمت ارسال رسول از ناحیه خدا آن است که آیات الهی را بر خلق ارائه کند تا از او تبعیت کند، هدایت شوند و از ذلت و خواری برهند. این امر پس از پیامبر ا نیز جریان دارد و باید بعد از او کسی باشد تا به این رسالت قیام کند، و واضح است که هر

کس چنین خصوصیتی داشته باشد، باید از طرف خدا نصب شود.

۵-۱. جعل رسالت مستند به علم الهی

خداوند می‌فرماید: «خدا می‌داند که رسالتش را به چه کسی بسپارد».^{۶۵}

فیض کاشانی در تفسیر صافی، ذیل این آیه می‌نویسد:

ابوجهل گفت: فرزندان عبدمناف در شرف با ما رقابت می‌کردند و پایه پای هم پیش می‌رفتیم تا این که گفتند: پیامبری که به او وحی می‌شود از ماست. به خدا سوگند! به این امر را ضی نمی‌شویم و هرگز از پیامبر تبعیت نمی‌کنیم مگر آنکه بر ما هم وحی نازل شود؛ چنان‌که بر او نازل می‌شود. پس این آیه نازل شد: «خدا آگاه است که رسالتش را به چه کسی بسپارد».^{۶۶}

بنابراین جعل رسالت بر عهده خدا و از اختیار بندگان بیرون است، چرا که خداوند هدایت بندگان را بر عهده گرفته و از سوی روشن است که رسول خدا | همواره در این عالم باقی نخواهد بود و برای او نیز رحلتی است. خدای تعالی خطاب به رسول خود می‌فرماید: «تو خواهی مرد و آنان (سایر بندگان) هم می‌میرند».^{۶۷} از سوی دیگر، روشن است که امر هدایت خلق پس از رسول خدا | متوقف نمی‌شود، از این رو، لازم است شخصی هدایت مردم را به دست گیرد، و از آن جا که هدایت خلق بر عهده خداست، تنها خدا می‌داند که این امر را به چه کسی بسپارد.

۲. روایات

در حدیث نبوی معروف آمده است: «مَنْ مَاتَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً؛ هر کس بدون این که امام زمان خویش را بشناسد، از دنیا برود، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است».^{۶۸}

سعد الدین تفتازانی، در شرح المقاصد^{۶۹} و شرح العقائد^{۷۰} و ملا علی قاری در شرح الفقه الأكبر^{۷۱} و حافظ محمد عبدالعزیز در کتاب النبراس^{۷۲} و خواجه نصیرالدین طوسی

تلخیص المحصل،^{۷۳} این حدیث را به عنوان دلیل نقلی بر وجوب امامت مورد استناد قرار داده‌اند.

وجه استدلال به حدیث، این است که در این حدیث، معرفت امام، به عنوان يك تکلیف دینی، بر هر مسلمانی واجب شده است تا آنجا که نشناختن او، اصل ایمان و اسلام انسان را خدشه‌دار می‌سازد.

روشن است که چنین حکم قطعی، مستلزم آن است که زمان، هیچ‌گاه از امام خالی نباشد.

از این حدیث، نکته دیگری نیز استفاده می‌شود و آن، این است که «امامت»، صرفاً يك مقام و منصب عادی و در حد يك رهبری سیاسی که عهده‌دار بر قراری نظم و امنیت جامعه بشری است، نمی‌باشد؛ بلکه مقام و منصب امامت، با ایمان و دین مردم ارتباط دارد، تا آنجا که نشناختن او، زندگی انسان را به زندگی جاهلیت پیش از اسلام مبدل می‌سازد.

۳. سیره مسلمانان

رجوع به سیره مسلمانان به ویژه مسلمانان صدر اسلام، روشن می‌کند که آنان، وجوب امامت را امری مسلم می‌دانستند؛ بدین خاطر پس از رحلت پیامبر اکرم ا بی‌درنگ، به این مسئله پرداختند.

البته همه صحابه پیامبر ا که در مدینه بودند، در اجتماع سقیفه حضور نداشتند؛ ولی آنان که شرکت نکرده بودند، هرگز اصل نیاز جامعه اسلامی به امام را منکر نبودند، بلکه عدم حضور آنان دلایل دیگری داشت.

از جمله کسانی که در سقیفه شرکت نداشت، «امام علی (ع)» بود که دلایل عدم حضور ایشان در محل خودش بحث خواهد شد.

در هر حال، اختلافاتی که میان صحابه پیامبر (ص) درباره خلافت و امامت رخ داد، مربوط به مصداق آن بود و نه وجوب آن. خواجه نصیر الدین طوسی، در تقریر این دلیل،

گفته است: «روشن است که اصحاب پیامبر ا پس از وفات او بر لزوم اطاعت از امام پس از وی، اجماع داشتند، اگر چه برخی از آنان، معتقد بودند که پیامبر ا علی × را به امامت نصب کرده است و برخی دیگر می گفتند، نصب امام به ما واگذار شده است و آنان، ابوبکر را بعنوان امام و خلیفه بر گزیدند و علی × نیز پس از مدتی با او بیعت کرد. اگر نصب امام، واجب نبود، می بایست حداقل یکی از افراد، با عمل آنان مخالفت کند.^{۷۴}

این استدلال، در غالب کتاب های کلامی اهل سنت نیز آمده است. «عضد الدین ایچی»، در کتاب المواقف،^{۷۵} و سعدالدین تفتازانی در شرح المقاصد^{۷۶} و شرح العقائد النسفیة،^{۷۷}

شهرستانی در «نهایة الاقدام»^{۷۸} و آمدی در «غایة المرام»^{۷۹} بدان استدلال کرده و به عنوان دلیل اجماع، ذکر کرده اند. متکلمان معتزلی نیز به اجماع صحابه، بر وجوب امامت استدلال کرده اند. «قاضی عبدالجبار» گفته است: ابوعلی و ابوهاشم جبایی و دیگران، به اجماع صحابه، بر «وجوب امامت» استناد کرده اند؛ زیرا، آنان، پس از وفات پیامبر ا به گونه ای به مسئله امامت اهتمام ورزیدند که بر وجوب آن دلالت می کند. آنچه در ماجرای سقیفه و بیعت با ابوبکر و سپس خلافت عمر و ماجرای شورا و سر انجام امامت امیرالمؤمنان × رخ داد، به روشنی، بر وجوب امامت گواهی می دهد.^{۸۰}

۴. اجرای حدود و حفظ نظام اسلامی

بدون شك شارع مقدس، از مسلمانان خواسته است که حدود اسلامی را اجرا کنند؛ مرزهای کشور اسلامی را از تجاوز دشمنان حفظ نموده و پاسدار کیان اسلام و امت اسلامی باشند. از طرفی، تحقق این هدف، بدون وجود امام و پیشوایی با کفایت و تدبیر، امکان پذیر نیست و از آنجا که مقدمه واجب، چون خود واجب، واجب است، پس نصب امام واجب نیز واجب است.

۵. وجوب دفع ضررهای عظیم

دلیل دیگری که بر وجوب امامت اقامه کرده‌اند، این است که امامت در بر دارنده منافع عظیم اجتماعی است که نادیده گرفتن آنها، فرد و جامعه را دچار زیان‌های بزرگی خواهدکرد و دفع چنین ضررهایی، عقلاً و شرعاً واجب است. «فخرالدین رازی» در تقریر این دلیل گفته است:

إِنَّ نَصَبَ الْإِمَامِ يَتضمن دَفْعَ الضَّررِ عَنِ النَّفْسِ، فَيكون واجباً؛ أمَّا الاول، فَلأَنَّ نَعْلَمَ أَنَّ الخلقَ إِذَا كانَ لَهُم رَئِيسٌ قاهرٌ، يَخافونَ بِطِشهِ بِرجونِ ثوابه، كانَ لَهُم في الاحترازِ عَنِ المَفسادِ، أَتَمُّ مِمَّا إِذا لَمْ يَكُنْ لَهُم هَذا الرَّئِيسُ. وَأما إِنَّ دَفْعَ الضَّررِ عَنِ النَّفْسِ واجبٌ، فبالإِجماعِ عِندَ مَنْ لا يَقولُ بالوجوبِ العَقلي، وبِضُرورِ العَقْلِ عِندَ مَنْ يَقولُ به^{۸۱}؛ نَصَبَ امام، در بر گیرنده دفع ضرر از خود است، پس واجب است. بیان مقدمه نخست، این است که ما می‌دانیم که مردم، هرگاه رهبری توان مند داشته باشند که از هیبت اش واهمه کنند و به پادشاهایش امید برند، از نظر احتراز از مفساد، نسبت به این که دارای چنین رهبری نباشند، در وضعیت بهتری خواهند بود.

اما وجوب دفع ضرر از خود، از نظر آن کس که به وجوب عقلی اعتقاد ندارند، اجماعی است و از نظر قائلان به وجوب عقلی، از بدیهیات عقلی به شمار می‌رود. «تفتازانی» نیز این استدلال را با شرح و بسط بیشتری آورده است و پس از تقریر آن، اشکالی را مطرح کرده و به آن پاسخ داده است.

اشکال، این است که مقتضای تقریر یاد شده، جز این نیست که هر اجتماع بشری به رهبر و فرمانروا نیازمند است تا نظم اجتماعی را برقرار سازد. اما این مطلب را اثبات نمی‌کند که رهبری او باید عمومیت داشته و امور دنیوی و دینی را شامل شود، در حالی که امامت، در اصطلاح اسلامی، چنین معنایی را در بر دارد. وی، در پاسخ این اشکال گفته است:

بر قراری نظم عمومی به گونه‌ای در بر گیرنده مصالح دنیوی و دینی مردم باشد، نیازمند رهبری عمومی، در عرصه امور دینی و دنیوی است؛ زیرا، تعدد رهبری در مناطق مختلف، به اختلاف و نزاع می‌انجامد، و با اختصاص امامت به امور دنیوی، مصالح دینی که مهم‌ترین مقصود شارع است، تأمین نخواهد شد.

«تفتازانی»، سپس درباره مقدمه دوم گفته است: اما دلیل بر کبرای استدلال، از نظر ما، اجماع است و از نظر قائلان به وجوب عقلی، حکم قطعی و بدیهی عقل است.^{۸۲}
«محقق طوسی»، بر این استدلال به عنوان دلیل نقلی، اشکال کرده و گفته است. این دلیل که فخرالدین رازی آن را به عنوان دلیل نقلی بر وجوب امامت آورده است، هر دو مقدمه‌اش، عقلی است؛ زیرا، مقدمه نخست آن، از قضایای حسن و قبح عقلی است و عقلی بودن مقدمه دوم آن نیز که وی به اجماع نسبت داده است، در حالی که او به حسن و قبح عقلی اعتقاد ندارد.^{۸۳}

«تفتازانی»، در پاسخ به اشکال «محقق طوسی» گفته است: این مطلب که چیزی موجب صلاح یا فساد جامعه بشری باشد، به آنچه در حسن و قبح عقلی مورد نزاع و اختلاف است، ربطی ندارد و وجوب دفع ضرر به این معنا که هر کس آن را ترک کند، مستحق عقاب الهی باشد، از نظر عقل، روشن نیست، تا چه رسد به این که روشن‌تر از مقدمه نخست باشد.^{۸۴}

نقد تفتازانی بر محقق طوسی، وارد نیست؛ زیرا، درست است که مسئله مورد نزاع در باب حسن و قبح عقلی، این است که «فعل»، به گونه‌ای باشد که از نظر عقل، فاعل اش مستحق مدح و پاداش یا نکوهش و کیفر باشد؛ ولی این حکم عقلی، بدون منشأ و ملاک نیست. ملاک این حکم عقلی، می‌تواند مصالح و مفاسد عمومی باشد، چنان‌که می‌تواند کمال و نقص وجودی باشد.

بنابراین، هرگاه قبول داشته باشیم که امامت، در بر دارنده مهم‌ترین مصلحت نوعی است، چنان‌که رازی و تفتازانی و دیگر متکلمان اهل سنت به آن اذعان کرده‌اند، قطعاً، از

مصادیق حسن و قبح عقلی خواهد بود و از نظر عقل، اهتمام به این مسئله، کاری است در خور ستایش و فاعلش مستحق مدح و پاداش است بی‌اعتنایی به آن، کاری است نکوهیده که فاعلش مستوجب نکوهش و کیفر خواهد بود. پس، هر دو مقدمه استدلال مذکور، عقلی است و در نتیجه، دلیل مزبور، از ادله عقلی و جوب امامت خواهد بود و کسی می‌تواند به آن استدلال کند که حسن و قبح عقلی پذیرفته باشد.

از اینجا، تفاوت این دلیل با دلیل پیشین نیز روشن شد و آن، اینکه دلیل پیشین، از ادله عقلی محض نیست، ولی این دلیل، از ادله عقلی محض است، و وجوب امامت طبق این دلیل، وجوب نفسی است و نه غیری و مقدمی.

۶. قاعده لطف

مهم‌ترین دلیل عقلی متکلمان امامیه بر وجوب امامت، مبتنی بر «قاعده لطف» است. قاعده لطف، یکی از قواعد مهم و اساسی در کلام عدلیه به شمار می‌رود. که بسیاری از مسائل کلامی بر پایه آن استوار گردیده است. وجوب نبوت، لزوم عصمت پیامبران، وجوب تکالیف شرعی، وعد و وعید، از جمله مسائل کلامی مبتنی بر قاعده لطف می‌باشند.

از دیدگاه متکلمان امامیه، امامت نیز یکی از مصادیق بر جسته این قاعده است. «لطف»، عبارت است از: فعلی که مکلفان را به سوی طاعت بر می‌انگیزد و از معصیت بر حذر می‌دارد، اما به سر حد الجاء و اجبار نمی‌رسد، زیرا لطف، متفرع بر تکلیف است و اجبار بر فعل با تکلیف سازگاری ندارد. بر این اساس، ممکن است مکلف از فعل لطف، استفاده مطلوب را ببرد و طاعت را برگزیند و معصیت را رها سازد. در فرض اخیر، لطف را «محصل» و در فرض نخست، لطف را «مقرب» گویند. قاعده لطف، یکی از نتایج و فروع قاعده حسن و قبح عقلی است، بدین جهت «متکلمان اشعری» که حسن و قبح عقلی را قبول ندارند، قاعده لطف را نیز پذیرفته‌اند.

گفته شده است: «بشر بن معتمر» از متکلمان معتزلی نیز، وجوب لطف را انکار کرده

است.

آنچه در اینجا باید بیان شود این مطلب است که امامت از مصادیق قاعده لطف است. قاعده لطف متفرع بر تکلیف است. بنابر این، لطف بودن امامت نیز، باید در مقایسه با تکلیف بررسی شود و چون تکلیف بر دو قسم است:

تکلیف عقلی و تکلیف شرعی - عقلانی و حیانی -، لطف بودن امامت را هم می‌توان با توجه به تکالیف عقلی تقریر نمود و هم با توجه به تکالیف شرعی، چنان‌که هر دو تقریر در کلمات متکلمان امامیه به چشم می‌خورد.

«سید مرتضی» در تقریر قاعده لطف گفته است: «امامت را به دو شرط لازم می‌دانیم:

یکی اینکه تکالیف عقلی وجود داشته باشد؛ و دیگری اینکه مکلفان معصوم نباشند. هرگاه هر دو شرط یا یکی از آن دو منتفی گردد، امامت لازم نخواهد بود. دلیل وجوب امامت، با توجه به دو شرط یاد شده، این است که هر انسان عاقلی که با عرف و سیره عقلانی بشر آشنایی داشته باشد، این مطلب را به روشنی تصدیق می‌کند که هرگاه در جامعه‌ای با کفایت و تدبیر وجود داشته باشد که از ظلم و تباهی جلوگیری می‌کند و از فضیلت و عدالت دفاع می‌نماید، شرایط اجتماعی برای بسط فضایل و ارزش‌ها فراهم‌تر خواهد بود و مردم از ستمگری و پلیدی دوری می‌گزینند و در اجتناب از پلیدی و تبهکاری، نسبت به جامعه‌ای که چنین رهبری در بین آنها نباشد، وضعیت مناسب‌تری دارند. و این مطلب چیزی جز لطف نیست؛ زیرا لطف، آن است که با تحقق آن مکلفان به طاعت و فضیلت روی می‌آورند و از پلیدی و تباهی دوری می‌گزینند، و یا این که در شرایط مناسب‌تری قرار می‌گیرند. نتیجه اینکه امامت و رهبری، لطف خداوند در حق مکلفان است؛ زیرا آنان را به انجام واجبات عقلی و ترک قبايح بر می‌انگیزد، و مقتضای حکمت الهی این است که مکلفان را از آن محروم نسازد.

این مطلب از بدیهیات عقلی است و اگر کسی آن را انکار کند، چونان کسی است که منکر بدیهیات شود؛ چنین فردی شایستگی بحث و گفت و گوی علمی را از دست خواهد

داد.^{۸۵} «شیخ طوسی» نیز، در کتاب الغیبه، بر همان لطف بر وجوب امامت را با توجه به تکالیف عقلی تقریر کرده است.^{۸۶}

شایان ذکر است که امامت و رهبری، که متکلمان امامیه به عنوان مصداق لطف الهی در مورد آن سخن گفته‌اند، به معنای عام آن است که شامل امامت و رهبری پیامبران الهی نیز می‌شود؛ بنابراین، تکلیف مورد نظر، تکلیف عقلی خواهد بود.^{۸۷}

وجوب نصب امام از دیدگاه اهل سنت

بحث وجوب نصب امام یکی از مباحث مهم امامت است. درباره وجوب نصب امام که از سوی خداوند است یا توسط مردم انجام می‌شود، بین شیعه و اهل سنت اختلاف است. مشهور در نزد اهل سنت آن است که نصب و تعیین امام بر عهده مکلفین است و فعلی از افعال آنان می‌باشد. در شرح عقاید نسفیه آمده است:

اجماع علما بر این است که نصب امام واجب است و اختلاف در آن است که با توجه به دلیل عقلی و نقلی، آیا نصب امام بر خدای تعالی واجب است یا بر خلق؟^{۸۸}
اهل سنت به اتفاق قایل‌اند که نصب امام پس از رسول خدا | واجب است؛
ابن حزم در این باره می‌نویسد:

کلام در امامت و شایستگی [بر این مقام] است. تمام اهل سنت، همه مرجئه، جمیع شیعیان و نیز خوارج در مورد وجوب امامت اتفاق نظر دارند و [قائلند که] تسلیم در مقابل امام عادل بر امت واجب است تا احکام خدا را در میان آنان به پا دارد و آن‌ها را به احکام شریعت که رسول خدا | آورده است، راهنمایی کند. مگر نجدات که گروهی از خوارج هستند ... و من سراغ ندارم که کسی از آنها باقی مانده باشد.^{۸۹}

پس نصب امامت از ضروریات دین است که پس از رسول خدا | در هر زمانی باید امامی باشد و بر مسلمانان واجب است که از این امام در هر عصری تبعیت کنند.

پیامبر اکرم | می‌فرماید: «من مات و لیس له إمام مات مיתה جاهیه». ^{۹۰} هر کس بمیرد در حالی که امام نداشته باشد، به مرگ جاهلی از دنیا رفته است. طبق این حدیث، در هر عصری امامی است که شناخت او و تسلیم در مقابل او امر و نواهی او بر مسلمانان واجب است و مرگ با عدم شناخت عدم تبعیت از این امام، مرگ جاهلی خواهد بود.

امام علی × می‌فرماید: «زمین هرگز از کسی که حجت خدا را اقامه کند، چه آشکار و شناخته شده باشد و یا ترسان و پنهان خالی نمی‌شود تا اینکه حجت‌ها و دلایل آشکار خداوند باطل نگردد.» ^{۹۱}

اهل سنت معتقدند که نصب امام بر مردم واجب است. گروهی برای تثبیت مدعای خود دلیلی عقلی اقامه کرده‌اند و عده‌ای با ارائه مدارک نقلی قول خود را مستند ساخته‌اند. قاضی جرجانی در شرح مواقف می‌نویسد: «قد اختلفوا أن نصب الإمام واجب أم لا؟ واختلف القائلون بوجوبه فی طریق معرفته»؛ مسلمانان در این که آیا نصب امام واجب است یا خیر اختلاف کردند و آنان که قائل به وجوب نصب امام بودند در طریق شناخت امام اختلاف نظر یافتند.

و بعد از اشاره به اختلاف رأی فرقه‌های اسلامی تصریح می‌کند:

نصب الإمام عندنا واجب علينا سمعاً. وقالت المعتزلة والزيدية: بل عقلاً، وقال الجاحظ والكعبي وأبو الحسين من المعتزلة بل عقلاً وسمعاً معاً. وقالت الإمامية والإسماعيلية: لا يجب نصب الإمام علينا بل على الله؛ ^{۹۲} نصب امام بنابر دلیل نقلی بر ما واجب است. معتزله و زیدیه می‌گویند [نصب امام] عقلاً [بر مردم واجب است]. جاحظ، کعبی، ابوالحسن که از معتزلیان [هستند]، می‌گویند بلکه بر اساس هر دو دلیل عقلی و نقلی واجب است. امامیه و اسماعیلیه هم معتقدند که نصب امام بر ما واجب ندارد بلکه بر خداوند است [که امام را نصب کند].

ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «در نماز حضرت عیسی × پشت سر مردی از این امت که در آخر الزمان و نزدیک قیامت خواهد بود بر این قول صحیح دلالت دارد که هرگز زمین از

کسی که حجت خدا را اقامه کند، خالی نمی‌شود».^{۹۳}

بنابراین وجود امام و حجت خدا در هر عصری بر بندگان لازم و ضروری است؛ از این رو، امامت و جانشین پیامبر ا تا پایان عمر دنیا باید تداوم داشته باشد؛ همه حجج و بینات خداوند در سینه مبارک امام است و آخرین امام کسی است که حضرت عیسی \times به او اقتدا می‌کند. بحث در این است که نصب و تعیین امام در هر زمان توسط چه کسی است؟ دیدگاه‌ها مختلف است که اینک مورد اشاره قرار می‌گیرد:

از نظر اهل سنت، نصب امام بر عهده مردم است و برای تثبیت مدعای خود، دلیل اقامه کرده‌اند. قاضی جرجانی در شرح مواقف پس از اشاره به اختلاف رأی فرقه‌های اسلامی تصریح می‌کند:

به اعتقاد ما نصب امام بنا بر دلیل نقلی بر ما واجب است. معتزله و زیدیه می‌گویند: بلکه عقلاً واجب است. جاحظ، کعبی، ابوالحسین [که] از معتزلیان هستند می‌گویند: بلکه نصب امام بر اساس هر دو دلیل عقلی و نقلی بر مردم واجب است. امامیه و اسماعلیه هم معتقدند که نصب امام بر آنان واجب نیست؛ بلکه بر خداوند واجب است.^{۹۴}

تفتازانی می‌نویسد:

نزد اهل سنت و بیشتر معتزله و بنابر روایات، نصب امام پس از اتمام زمان نبوت بر مردم واجب است و از نظر جاحظ، خیاط، کعبی و ابوالحسین بصری، بر اساس دلیل عقلی بر مردم واجب است و شیعه می‌گوید: ... نصب امام بر خدا واجب است.^{۹۵}

بنابراین، اهل سنت و معتزلیان نصب امام را بر مردم واجب می‌دانند و شیعیان معتقدند که بر خدا واجب است و تنها کسی شایستگی امامت را دارد که از جانب خداوند تعیین و نصب شود. ادله را بر مدعای خودشان اقامه کرده‌اند. به شرح ذیل اشاره می‌شود:

۱. اجماع صحابه

متکلمان اهل سنت ادعا دارند که پس از پیامبر اکرم (ص) صحابه مراسم تدفین و نماز بر جسد مطهر حضرت را ترك کردند و برای تعیین جانشین در سقیفه گردهم آمدند. از منظر اهل سنت، این عمل صحابه، دلیلی بر وجوب نصب امام از سوی مردم است. ایچی می گوید:

با توجه به ادله نقلی، وجوب نصب امام بر مردم دودلیل دارد: دلیل یکم: تواتر و اجماع مسلمین در صدر اسلام و پس از رحلت پیامبر (ص) است بر اینکه هیچ زمانی بدون خلیفه و امام نمی شود، تا آنجا که ابوبکر در خطبه مشهور خود به هنگام رحلت رسول خدا (ص) گفت: آگاه باشید که محمد (ص) از دنیا رفت و این دین ناچار به کسی نیاز دارد که آن را برپا دارد. پس همه سخن او را پذیرفتند و هیچ کس نگفت که به این امر نیازی نیست؛ بلکه همه بر آن اتفاق کردند و گفتند در این رابطه مشورت می کنیم. از این رو، صبح در سقیفه بنو ساعده جمع شدند و به خاطر این موضوع، مهم ترین مسأله را که دفن رسول خدا (ص) بود ترك کردند و پس از آن، مردم در هر عصری تا به امروز همواره این طریق را پیمودند و در هر دوره ای امامی نصب می کردند که از آن تبعیت کنند.^{۹۶}

در شرح مقاصد نیز آمده است: «پس از پایان نبوت، بنا بر نقل، نصب امام بر ما (مردم) واجب است ... ما برای این وجوب دلایل داریم:

نخستین دلیلی که عمده دلیل ماست، اجماع صحابه است تا آنجا که این موضوع را از مهم ترین واجبات شمرده اند و به واسطه آن، از دفن رسول خدا (ص) باز مانده و پس از مرگ هر امامی (رسم) این چنین است».^{۹۷}

در شرح عقاید نسفیه نیز سه دلیل برای وجوب نصب امام بر مردم ارائه می کند و در ضمن دلیل دوم می نویسد: «ولأنّ الأئمة قد جعلوا أهمّ المهمّات بعد وفات النبی (ص) نصب الامام، حتی قدموه علی الدفن»؛ چرا که امت، نصب امام را پس از رحلت پیامبر (ص) مهم تر از امورات مهم دیگر قرار دادند، تا آنجا که آن را بر دفن پیامبر (ص) مقدم داشتند.^{۹۸}

نقد و بررسی

این دلیل از چند جهت قابل قبول نیست.

۱. طبق آنچه گذشت، به روشنی بر اهمیت فوق‌العاده‌ی نص امام تأکید شده است. جرجانی در شرح موافق می‌گوید: «تركوا له أهم الأشياء و هو دفن رسول الله»؛ به خاطر اهمیت و ضرورت نصب امام، مهم‌ترین امر که دفن رسول خدا | بود ترك شد. تفتازانی می‌نویسد: «جعلوا ذلك أهم الواجبات و اشتغلوا به عن دفن الرسول»؛ صحابه، نصب امام را مهم‌ترین واجبات قرار دادند و به خاطر این کار، از دفن رسول خدا | باز ماندند.

سرانجام در شرح عقاید نسفیه تصریح می‌کند: «قد جعلوا أهم المهمات بعد وفاة النبي | نصب الإمام حتى قدموه على الدفن»؛ صحابه نص امام را مهم‌تر از هر امری قرار دادند، تا آن جا که آن را بر دفن رسول خدا | مقدم داشتند.

این تأکیدات در حالی است که اهل سنت امامت را فرعی از فروع دین می‌دانند! پرسش این است که چگونه فرعی از فروعات دین، به يك باره چنان وجوبی پیدا کرده است که اهمیت آن از تجهیز و نماز خواندن بر پیکر مطهر رسول خدا | بیشتر می‌شود؟ جای بسی تأمل است که چرا عده‌ای از مسلمانان یکی از فروعات را بر تشیع و تدفین جسد پیامبرشان که مهم‌ترین امر می‌باشد، مقدم داشتند؟

اهل سنت در پاسخ به چنین پرسش‌ها، یا باید اذعان کند که «امامت» از اصول دین است، و یا بپذیرند که مسلمانان در سقیفه جمع شده و نسبت به رسول خدا | بی‌توجهی کرده و حرمت ایشان را پاس نداشتند، هرچند اعتراف به اصول دین بودن «امامت» نیز هرگز این بی‌اعتنایی و حرمت‌شکنی را توجیه نخواهد کرد.

۲. بر اساس عبارات یاد شده، مهم‌ترین دلیل اهل سنت بر وجوب نصب امام اجماع صحابه است به گواهی اسناد تاریخی که توسط اهل سنت جمع آوری شده، در سقیفه

بنی ساعده تنها سه نفر از مهاجرین و عده محدودی از انصار حضور داشتند و بسیاری از بزرگان اصحاب و از همه مهم تر، اهل بیت رسول خدا | و یاران و انصار ایشان در سقیفه حاضر نبودند.

بنابراین، اجماع مورد ادعای متکلمان اهل سنت، مخدوش است؛ زیرا بدین جهت متکلمان و عالمان بزرگ سنی در قرون بعدی، به صراحت اقرار کردند که ابوبکر فقط به بیعت عمر خلیفه شد.^{۹۹}

همین موضوع سبب شده است که متکلمان یاد شده، بیعت واحد را برای تثبیت خلافت خلیفه کافی بدانند! پس خلافت ابوبکر به اجماع و شورا مستند نیست.

در زمان پیامبر اکرم | درباره «امامت» و «ولایت»، اساساً شورای در کار نبوده است، بلکه این مسئله در آخر عمر عمر بن خطاب مطرح گردید. به عبارت دیگر خلافت ابوبکر به بیعت عمر و خلافت عمر هم به وصیت ابوبکر بوده است. عثمان هم از سوی شورای شش نفره‌ای که عمر تعیین کرده بود، و با رأی عبدالرحمان بن عوف خلیفه شد. در نتیجه در مورد هیچ‌یک از خلفای سه گانه مسأله اجماع و نصب مرم در کار نبوده است. علاوه بر آن، پیرامون آن چه که در سقیفه رخ داده است نیز پرسش‌های وجود دارد که جای طرح آنها نیست.

۳. خود اهل سنت تصریح می‌کنند که هیچ دلیلی بر حجیت اجماع صحابه وجود ندارد. در شرح موافق آمده است:

چنانچه گفته شود: اجماع مذکور ناگزیر باید سند داشته باشد... هر چند به خاطر وجود انگیزه فراوان باید برای نقل این مسند، نقل متواتر باشد [در پاسخ] می‌گوییم به واسطه خود اجماع، از نقل مستند بی‌نیاز هستیم؛ پس یا انگیزه نقل آن فراوان نیست، و یا می‌گوییم مستند آن از قبیل اموری است که نقل آن ممکن نیست، مانند قرائن حالیه‌ای که شناخت آن جز به مشاهده اعیان برای افرادی که در زمان پیامبر بودند ممکن نمی‌باشد»^{۱۰۰}.

بنابراین، روشن است که هیچ نقلی از رسول خدا وجود ندارد تا اهل تسنن برای اجماع ادعایی خود و اثبات درستی خلافت ابوبکر به آن استناد کنند. به همین دلیل، برای اثبات صحت اجماع به خود اجماع استناد کرده‌اند!

۴. اهل تسنن که قائل اند خدا و پیامبر را امام را تعیین نکرده‌اند. عبدالملک جوینی (وفات ۴۷۸) می‌گوید: ما نص النبی ا علی إمامة أحد بعده و تولیته.^{۱۱} شهرستانی صاحب ملل و نحل نیز از امامت به عنوان «قاعدۀ دینی» یاد کرده است که میان شیعه و سنی در مورد اصول دین یا فروع دین بودن آن اختلاف است اما اجماعی است که امامت از آموزه‌های دینی است.^{۱۲}

امام رضا × در اثبات این مطلب می‌فرماید:

همانا خدای عزّ و جلّ پیامبر خویش را قبض روح فرمود تا دین را برایش کامل کرد و قرآن را بر او نازل فرمود که بیان هر چیز در آن است. حلال و حرام و حدود و احکام و تمام آنچه را مردم به آن احتیاج می‌یابند در قرآن به طور کامل بیان کرد. بعد فرمود: «ما هیچ چیزی را در کتاب فروگذار نکرده‌ایم و در حجة الوداع که آخر عمر پیامبر بود این آیه را بر او نازل فرمود: امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما آیینی برگزیدم.

صغرای این کبرا این است که امامت از آموزه‌های دین اسلام است. مسأله‌ای اجتماعی نیست که به آراء مردم واگذاشته شده باشد از قبیل نحوه ساختن منزل یا پختن غذا و پوشیدن لباس. این صغرا نیز مورد اتفاق امت اسلام است زیرا دانشمندان تمام فرق اسلامی در کتاب‌های کلامی از امامت و حدود و ثغور آن بحث کرده‌اند و کسی ادعا نکرده است که این موضوع یک موضوع دینی نیست. اساساً تمسک به اجماع در اهل تسنن و اثبات وجوب نصب و تعیین امام، نشان می‌دهد امامت را از مسائل دینی می‌دانند و الا معنا ندارد برای اثبات مسأله غیر دینی به دلیل‌های دینی تمسک شود.

تفتازانی می‌گوید: حال باید پرسید مسأله دینی مهمی که حتی بر دهن رسول خدا

برتری دارد چگونه ممکن است در یک دین کامل بیان نشده باشد؟^{۱۳}

علامه شعرانی. البته روایات فراوانی نیز وجود دارد که امامت را آموزه‌ای اسلامی بیان می‌کند و شیعه و سنی آن را نقل کرده‌اند. مانند حدیث ثقلین، حدیث دوازده خلیفه، حدیث من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة.^{۱۴}

حال که نزد همه مسلمین ثابت است که امامت از مسائل دینی است و دین نیز به صورت کامل توسط خدا و پیامبر ا بیان شده است، تصور ندارد که مسأله امامت بیان نشده باشد. یا باید گفت امامت از مسائل اسلامی نیست که خلاف عقیده همه مسلمانان است یا باید گفت از مسائل اسلام است اما اسلام کامل بیان نشده است که آن هم مخالف نص صریح قرآن بر کامل بودن اسلام است. پس ناچار باید پذیرفت که در اسلام امامت بیان شده و امام توسط خدا و پیامبر ا تعیین گردیده است.

امام رضا × می‌فرماید:

موضوع امامت از تمامیت دین است و پیامبر ا از دنیا نرفت تا آن که نشانه‌های دین را برای امتش بیان کرد و راه ایشان را روشن ساخت و آنها را در وسط شاهراه مستقیم حق نهاد و علی ا را به عنوان نشانه راه حق و امام منصوب کرد و هر آنچه را امت به آن احتیاج می‌یابند وانگذاشت مگر برای آنها بیان فرمود. پس هر که گمان کند خدای عزّ و جلّ دینش را کامل نکرده است، قرآن را رد کرده و هر که قرآن را رد کند به آن کافر شده است». پس آموزه اسلامی بودن امامت لزوم تعیین امام از سوی خداوند را ثابت می‌کند.

در اعتقاد شیعه، امام انسان الهی و دارای ویژگی‌های منحصر به فرد است. امام رضا × ضمن يك حدیث طولانی ویژگی‌ها و اهمیت امام و امامت را بیان فرمود و در فقراتی از آن حدیث چنین آمده است: شکوه مقام امامت و برتری مکان و جاه و جلال و بررسی حقیقت آن، بالاتر از آن است که این مردم با عقل ناقصشان بتوانند به ارزیابی آن پردازند یا اندیشه درستی درباره آن داشته باشند یا به اختیار خود پیشوایی را برای سرو سامان دادن به کارهای خویش انتخاب کنند. امامت مقام ویژه ای بود که خداوند پس از

منصب نبوت و خلت (دوستی) در مرتبه سوم به حضرت ابراهیم ارزانی داشته و او را به وسیله آن شرافتمند گردانیده ... این آیه (آیه ابتلا) پیشوایی هر فرد ستمکار را تا روز قیامت باطل کرد و آن را ویژه پاکان برجسته قرار داد... همانا امامت منزلت انبیا و ارث اوصیاست، امامت جانشینی خدا و رسول است و مقام امیر مؤمنان و میراث حسن و حسین است ... امامت ریشه اسلام بالنده و شاخه سر بلند آن است ... امام، امین خدا در روی زمین و حجت او بر بندگانش و جانشین او در سرزمین هایش است...^{۱۰۵}

در اهمیت مقام امامت همین بس که پیامبر آن را عدل قرآن قرار داد و جدای و دوری از دیگری را موجب گمراهی از مسیر هدایت دانست و فرمود: من در میان شما دو چیز گرانبها و سنگین می گذارم که یکی بزرگتر از دیگری است: کتاب خدا که ریسمانی کشیده از آسمان تا زمین است و عترتم، اهل بیتم، آنها هرگز از همدیگر جدا نمی شوند تا اینکه در روز قیامت کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

امامت، نیابت از نبوت

امامت، ولایت و خلافت عام، پس از پیامبر اکرم آمده و از شئون نبوت و رسالت است. هر آنچه درباره پیامبر اکرم معتبر است، در امام و خلیفه نیز معتبر خواهد بود^{۱۰۶} از آن جا که «امامت» نیابت از «نبوت» است؛ تمام وظایفی را که نبی بر عهده دارد، امام و خلیفه نیز پس از او، عهده دار خواهد بود. به جزء دریافت وحی و تشریح. بنابراین دلایل وجوب بعثت و ارسال رسل بر وجوب نصب امام و خلیفه نیز دلالت دارد و به تبع، چون بعثت رسول به دست خداوند است، نصب امام نیز به دست خداوند متعال است.

تعیین جانشینان پیامبران پیشین، توسط خداوند

انبیای الهی، اوصیائی داشته اند که از سوی خود ایشان به مردم معرفی می شدند؛ هیچ

شاهدی در تاریخ وجود ندارد که امت‌ها در تعیین و نصب وصی پیامبران نقشی داشته‌اند. پیامبر اکرم | نیز از این قاعده مستثنی نیست. ابوسعید خدری از سلمان نقل می‌کند که به پیامبر عرضه داشت: «یا رسول الله، إنَّ لکلّ نبی وصیاً، فمن وصیک؟»^{۱۰۷}؛ ای رسول خدا، هر پیامبر وصیی دارد؛ پس وصی شما کیست؟

بنابراین وجود وصی برای هر پیامبری مسلم بوده است. همچنین از نظر صحابه‌ای مانند سلمان، روشن بوده که وصی رسول خدا | باید از سوی خود ایشان معرفی شود.

از ابوالطفیل نقل شده است: «خطب الحسن بن علی بن ابی طالب، فحمد الله وأثنی علیه و ذکر أمیر المؤمنین علیاً خاتم الأوصیاء و وصی خاتم الأنبیاء»^{۱۰۸}؛ [حضرت امام] حسن بن علی بن ابی طالب در ضمن خطبه خود خدا را حمد و ثنا کرد و از امیر المؤمنین × به عنوان خاتم اوصیاء و وصی خاتم پیامبران یاد کرد.

این حدیث توسط احمد، بزار و دیگر محدثان بزرگ و مورد قبول اهل تسنن رایت شده و بنابر قول حافظ هیشمی، سند آن «حسن» و معتبر است^{۱۰۹}.

بر اساس این حدیث هم، وجود وصی برای پیامبر اکرم | بدیهی است. هم چنین از حدیث | استفاده می‌شود که وصی رسول خدا | کسی است که توسط خود ایشان معرفی شده است؛ زیرا روشن است که مردم هیچ نقشی در تعیین امیر المؤمنین | عنوان وصی رسول خدا | نداشته‌اند.

انس نیز چنین روایت می‌کند:

قال رسول الله | : یا أنس، أوّل من یدخل علیک من هذا الباب أمیر المؤمنین و سید المسلمین و قائد الغرّ المحجلین و خاتم الوصیین؛^{۱۱۰} رسول خدا | فرمود: ای آنس! نخستین کسی که از این در، بر تو وارد می‌شود، فرمانروای مؤمنان، آقا و سرور مسلمان، پیشوای بزرگواران، رؤسفا و خاتم اوصیاء است.

این حدیث نیز به روشنی گویای آن است که وصی رسول خدا | از سوی خود ایشان معرفی شده است.

بنابر این طبق احادیث موجود در منابع معتبر اهل تسنن، مردم هیچ نقشی در تعیین وصی و جانشین رسول خدا ندارند.

نتیجه

امامت، در لغت به معنای پیشوا و کسی است که به او اقتدا می‌شود و به هر کسی گفته می‌شود که به او اقتدا گردیده است و در اصطلاح عبارت است از ریاست امور جامعه برای شخصی از مردم در امور دینی و دنیای. این تعریف در کل مورد اتفاق علمای متکلمین از شیعه و اهل سنت قرار دارد.

امامت از منظر شیعه از اصول دین است. ولی معتزله و اشاعره و دیگر مذاهب کلامی امامت را از فروع دین و احکام عملی اسلام به شمار می‌آورند. امامت مقام و منصبی است که از جانب خداوند قرار داده شده است. بر اساس آیات قرآن و روایات که در منابع شیعه و سنی وجود دارد با دلایل عقلی و نقلی استوار است.

همچنین همه انبیای الهی، اوصیائی داشته‌اند که از سوی خود ایشان به مردم معرفی می‌شدند؛ هیچ شاهدی در تاریخ وجود ندارد، که امت‌ها در تعیین و نصب وصی پیامبران نقشی داشته باشند. از طرف دیگر روایاتی که مورد اتفاق فریقین است و در منابع معتبر وجود دارد اصل بودن امامت از این روایات به خوبی استفاده می‌شود.

و حدیث معروف پیامبر ا «من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة»^{۱۱} رسول خدا فرمود: هر کس بمیرد در حالی که امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلی از دنیا رفته است. یکی از آن روایات است.

پی‌نوشت‌ها

۱. راغب اصفهانی، مفردات غریب القرآن، دفتر نشر الكتاب. ص ۲۴. «الإمام: المؤتمر به إنساناً؛ كأن

- يقتدى بقوله أو فعله، أو كتاباً أو غير ذلك، محققاً كان أو مبطلاً، وجمعه أئمة»
۲. ابن فارس، معجم المقاييس في اللغة، ص ۲۸. «الامام: كل من اقتدى به وقدم في الامور؛ والنبى (ص) امام الاثمه، و الخليفة: امام الرعية، و القرآن: امام المسلمين.»
۳. ابن منظور، ابن محمد مكرم، لسان العرب، ج ۱، ص ۱۵۷.
۴. الجوهري، الصحاح، ج ۵ ص ۱۸۶۵.
۵. ابن ميثم البحراني، النجاة من القيامة في تحقيق أمر الإمامة، ص ۴۱.
۶. المحقق الحلبي، المسلك في أصول الدين، ص ۱۸۷. «الإمامة رئاسة عامة في امورالدين والدنيا لشخص من الأشخاص نيابة عن النبي (ص)»
۷. سيورى حلبي، فاضل مقداد، النافع يوم الحشر في شرح الباب الحادى عشر، ص ۹۳- ۹۴. «وزادبعض الفضلاء في التعريف: « بحق الأصالة» وقال في تعريفها: «الإمامة رئاسة عامة في امورالدين والدنيا لشخص إنسانى بحق الألة. واحترز بهذا عن نائب يفوض اليه الامام عموم الولاية، فإنّ رياسته عامّة لكن ليست بالأصالة. والحق، إن ذلك يخرج بقيدالعموم، فإن النائب المذكور لارئاسة له على إمامه، فلا تكون رياسته عامة»
۸. همان، ص ۹۴.
۹. سعد الدين التفتازانى، شرح المقاصد، ج ۲ ص ۲۷۸. «الإمامة رئاسة عامة من أمر الدين والدنيا خلافة عن النبي صلى الله عليه وسلم»
۱۰. سعدالدين تفتازانى، مسعودبن عمر، شرح المقاصد في علم الكلام، ج ۲، ص ۲۷۲. «هى رئاسة عامة فى الدين والدنيا لشخص واحد من الأشخاص»
۱۱. جرجانى، على بن محمد بن على شريف، شرح المواقف، ج ۳، ص ۵۷۴. « ولا بدّ من تعريفها أولاً: قال قوم: الإمامة رئاسة عامة فى امورالدين والدنيا، ونقض بالنبوة. والأولى أن يقال: هى خلافة الرسول فى اقامة الدين بحيث يجب اتباعه على كافة الأئمة. وبهذا القيد يخرج من ينصبه الإمام فى ناحية والمجتهد والأمر بالمعروف»
۱۲. «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ»، مائده، آیه ۶۷.
۱۳. «اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتى ورضيت لكم الإسلام ديناً» مائده، آیه ۳.
۱۴. «وما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ على أَعقابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ على فَلَنْ يَضُرَّ اللهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزى اللهُ الشَّاكِرِينَ» آل عمران، آیه ۱۴۴.
۱۵. اين دو آیه در غدیر خم- آیه نخست قبل از خطبه ی رسول الله، و آیه دوم پس از بیعت گرفتن از مردم-

- نازل شد كه تفصيل اين مطلب در شرح حديث غدير خم خواهد آمد- إن شاء الله -
۱۶. تفتازانى، مسعودبن عمر بن سعدالدين، شرح العقائد النسفية، تحقيق: محمدعدنان، ص ۲۳۲.
۱۷. تفتازانى، مسعودبن عمر سعدالدين، شرح المقاصد فى علم الكلام، ج ۲، ص ۲۷۵.
۱۸. قارى هروى، على بن سلطان نورالدين محمد، مرقاة المايبیح شرح مشكاة المصابیح، ج ۴، ص ۱۲۳.
۱۹. نيشابورى، مسلم بن حجاج قشيرى، صحيح مسلم (الجامع الصحيح)، ج ۶، ص ۲۲.
۲۰. شيبانى، احمد بن حنبل، مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۹۶.
۲۱. حاكم نيشابورى، محمد بن عبدالله، المستدرک على الصحيحين، ج ۱، ص ۷۷ و ۱۱۷؛ متقى هند، على بن حسام الدين، كنز العمال، ج ۱، ص ۲۰۷، شماره ۱۰۳۵.
۲۲. تفتازانى، مسعودبن عمر بن سعدالدين، شرح العقائد النسفية، ص ۲۳۲.
۲۳. «أن الأرض لا تخلو من حجة لله على خلقه إلى يوم القيامة وأن من مات ولم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية»؛ شيخ صدوق، كمال الدين وتمام النعمة، ص ۴۰۹.
۲۴. كلينى، محمد بن يعقوب، الكافي، ج ۱، ص ۳۷۶، حديث ۱.
۲۵. همان: ۳۷۷/۱، حديث ۳.
۲۶. «يا أيها الناس، إنى قد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا: كتاب الله وعترتى أهل بيتى»؛ ترمذى، محمد بن عيسى، سنن الترمذى، ج ۵، ص ۳۲۸، شماره ح ۳۸۷۴.
۲۷. «إنى تارك فيكم ما إن تمسكنم به لن تضلوا بعدى، أحدهما أعظم من الآخر: كتاب الله، جبل ممدود من السماء إلى الأرض وعترتى أهل بيتى، ولن يتفرقا حتى يردا على الحوض، فانظر وا كيف تخلفونى فيهما»؛ همان، ج ۵، ص ۳۲۹، شماره ح ۳۸۷۶.
۲۸. إنى تارك فيكم خليفتين، كتاب الله جبل ممدود ما بين السماء والأرض (أوما بين السماء إلى الأرض) وعترتى أهل بيتى وإنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض احمد ابن حنبل، المسند، ج ۵، ص ۱۸۲.
۲۹. قال رسول الله (ص) إنى اوشك أن أدعى فأجيب، وإنى تارك فيكم الثقلين، كتاب الله عزوجل وعترتى، كتاب الله جبل ممدود من السماء إلى الأرض وعترتى أهل بيتى، وإن اللطيف الخبير أخبرنى أنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض، فانظرونى بم تخلفونى فيهما»؛ همان، ج ۳، ص ۱۷.
۳۰. حسينى ميلانى، سيدعلى، نفحات الازهار فى خلاصة عبقات الانوار، جلدهاى ۱-۳.
۳۱. ابن حجر، الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۶۵۲. «قال الترمذى حسن غريب، وأخرجه آخرون، ولم يصب

- ابن الجوزی فی إیراده فی العلل المتناهية، كيف وفي صحيح مسلم وغيره...»
- ۳۲ . فضائل الصحابة، ج ۲، ص ۷۸۵. ح ۱۴۰۲؛ والمعجم الاوسط، ج ۴، ص ۹ و ۵، ح ۳۵۴؛ والمعجم الكبير، ج ۳، ص ۴۵، ح ۲۶۳۷؛ المستدرک على الصحيحين، ج ۲، ص ۳۷۳ حدیث ۳۳۱۲؛ حلیة الاولیاء، ج ۴، ص ۳۰۶؛ مسند الشهاب، ج ۲، ص ۲۷۳. و البلدانیات، ج ۱، ص ۱۸۶، حدیث ۲۹، کنز العمال، ج ۱۲، ص ۹۴ حدیث ۳۴۱۶۹.
- ۳۳ . النهاية فی غریب الاثر، ج ۲، ص ۷۲۳.
- ۳۴ . ذخائر العقب، ص ۲۰؛ نزهة المجالس، ص ۳۶۵.
- ۳۵ . المستدرک على الصحيحين، ج ۲، ص ۳۷۳ حدیث ۳۳۱۲ و ج ۳، ص ۱۶۳، حدیث ۴۷۲۰، نزهة المجالس، ص ۳۶۵.
- ۳۶ . مانند تشبیه امیرالمؤمنین علیه السلام به انبیاء پیشین (حدیث تشبیه)، تشبیه اهل بیت علیهم السلام به ستارگان هدایت (حدیث نجوم)، تشبیه نسبت امیرالمؤمنین علیه السلام با رسول خدا صلی الله علیه وآله به نسبت هارون با موسی (حدیث منزلت) و...
- ۳۷ . محمّد عبدالرؤف المناوی، فیض التقدير فی شرح جامع الصغير: ج ۲، ص ۶۵۸، حدیث ۲۴۴۲.
- ۳۸ ابوالعباس احمد بن محمّد بن علی بن حجر الهیتمی، الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۴۶.
- ۳۹ . شرح مقاصد، ج ۲، ص ۲۷۱.
- ۴۰ . مواقف، ج ۳، ص ۵۷۳.
- ۴۱ . شرح مواقف: ۸ / ۳۴۴.
- ۴۲ . إله [ص] أتى بنى عامر بن صعصعة، فدعاهم إلى الله عزوجل وعرض عليهم نفسه، فقال له رجل منهم يقال له بيحرة بن فراس: و الله لو أنى أخذت هذا الفتى من قريش لأكلت به العرب، ثم قال له: أرايت إن نحن تابعناك على أمرك، ثم أظهرك الله على من خالفك أیكون لنا الأمر بعدك؟ قال [ص]: «الأمر إلى الله يضعه حيث يشاء»، قال فقال له: أفنهدف نحونا للعرب دونك فإذا ظهرت كان الأمر لغيرنا، لا حاجة لنا بأمرك، فأبوا عليه؛ قرشى بصرى (ابن كثير)، اسماعيل بن عمر، السيرة النبوية، (ابن هشام) تحقيق، مصطفى عبدالواحد، ج ۲، ص ۲۸۹؛ طبری، محمد بن جریر بن یزید، تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۸۴؛ ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان، تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۲۸۶.
- ۴۳ . نساء، آیه ۵۹.
- ۴۴ . تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۹.

٤٥. طوسى، محمد بن حسن، تلخيص المحصل، ص٤٠٧.

٤٦. حشر، آيه٧.

٤٧. نجم، آيه٤-٣.

٤٨. تميمى بستى، محمد بن حبان، الثقات (ابن حبان)، ج١، ص٩٠؛ عسقلانى، ابن حجر، الإصابة فى تمييز صحابه، ج١، ص٥٢؛ جزرى، على بن محمد بن اثير، الكامل فى التاريخ، ج٢، ص٩٢؛ ذهبى، شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان، تاريخ الإسلام، ج١، ص٢٨٦؛ قرشى بصرى (ابن كثير)، اسماعيل بن عمر، البداية و النهاية، ج٣، ص١٧١؛ حميرى معافرى (ابن كثير) عبد الملك بن هشام بن ايوب، السيرة النبوية (ابن هشام) تحقيق، محمد عبد الحميد، ج٢، ص٢٨٩.

٤٩. بقره: آيه١٢٤.

٥٠. طبرى، محمد بن جرير بن يزيد، تفسير الطبرى (جامع البيان فى تفسير القرآن)، ج١، ص٧٣٨؛ فخر رازى، محمد بن عمر، تفسير الرازى (مفاتيح الغيب) ج٤، ص٤٥؛ سمرقندى، نصر بن محمد بن احمد، تفسير السمرقندى تحقيق، محمود مطرجى، ج١، ص١١٨؛ سمعانى، منصور بن محمد بن عبد الجبار، تفسير السمعانى، تحقيق، ياسر بن ابراهيم و غنيم بن عباس بن غنيم، ج١، ص١٣٦؛ قرطبى، تفسير القرطبى، تحقيق و تصحيح، احمد عبد العليم بردونى، ج٢، ص١٠٨؛ بيضاوى، عبد الله بن عمر، تفسير البيضاوى (انوار التنزيل و اسرار التأويل)، ج١، ص٣٩٨؛ قرشى بصرى، (ابن كثير) اسماعيل بن عمر، تفسير ابن كثير (تفسير القرآن العظيم)، ج١، ص١٧٢؛ ثعالبى، عبد الرحمن بن محمد، تفسير الثعالبى (جواهر الحسان فى تفسير القرآن)، ج١، ص٣١٤؛ سيوطى، جلال الدين عبد الرحمن بن ابى بكر، الدر المنثور فى التفسير بالمأثور، ج١، ص١١٨؛ ابوالسعود، تفسير أبى مسعود، ج١، ص١٥٦؛ قرشى بصرى (ابن كثير) اسماعيل بن عمر، البداية و النهاية، ج١، ص١٩١.

٥١. كلينى، محمد بن يعقوب، الكافى، ج١، ص٢٧٧، ح١.

٥٢. ليل، آيه٣.

٥٣. انسان، آيه٣.

٥٤. رعد، آيه٧.

٥٥. انعام، آيه٥٤.

٥٦. بقره، آيه١٨٣.

۵۷. بقره، آیه ۲۱۶.

۵۸. انعام، آیه ۵۴.

۵۹. اعراف، آیه ۱۵۶.

۶۰. سوره آل عمران: آیه ۱۲۸.

۶۱. قلت لأبي جعفر × قوله لنبیه | (لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ) فسره لي؟ قال: فقال أبو جعفر ×: لشيء قاله الله و لشيء أراده الله. يا جابر إن رسول الله | كان حريصاً على أن يكون على × من بعده على الناس و كان عند الله خلاف ما أراد رسول الله |.

قال: قلت: فما معنى ذلك؟

قال: نعم، عنى بذلك قول الله لرسوله ×: (لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ) يا محمد فى على، الأمر إلى فى على × و فى غيره، ألم أتى عليك يا محمد، فيما أنزلت من كتابى إليك (الم أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ) إلى قوله (فَلْيَعْلَمَنَّ) قال: فوض رسول الله | الأمر إليه؛ سمرقندى عياشى، محمد بن مسعود بن عياش، تفسير العياشى، تحقيق، سيدهاشم رسولى محلاتى، ج ۱، ص ۱۹۸-۱۹۷؛ ح ۱۴۰؛ عروسى جويزى، عبدعلى بن جمعه، تفسير نورالثقلين، تحقيق، سيدهاشم رسولى محلاتى، ج ۱، ص ۳۸۹، ح ۳۴۸.

۶۲. سوره انسان: آیه ۳.

۶۳. «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ» سوره عنكبوت، آیه ۲-۳.

۶۴. «رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَنَّا آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى»؛ طه، آیه ۱۳۴.

۶۵. «أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» انعام، آیه ۱۲۴.

۶۶. «إن أبا جهل قال: زاحمنا بنو عبد المناف فى الشرف حتى إذا صرنا كقرسى رهان قالوا [بنو عبد المطلب]: متا تبي يوحى إليه، والله لا نرضى به ولا تبعه أبداً إلا أن يأتيه. فنزلت هذه الآية (اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ)؛ التفسير الصافى: ۱۵۴/۲-۱۵۵، حديث ۱۲۴؛ تفسير البغوى: ۱۲۸/۲-۱۲۹؛ زاد المسى: ۸۱/۳؛ تفسير الرازى: ۱۷۳/۱۳.

۶۷. «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ»؛ سوره زمر: آیه ۳۰.

۶۸. كلينى، محمد بن يعقوب، اصول الكافى، ۱۳۸۸ق، ج ۱، ص ۳۷۷؛ برقى، ابو عبد الله، المحاسن، ص ۱۵۳-۱۵۵؛ صدوق، محمد بن على بن الحسين، عيون اخبار الرضا ×، ج ۲، ص ۵۸؛ الصدوق، إكمال

الدين، ص ۴۱۳؛ عقاب الاعمال، ص ۲۴۴؛ نعمانى، محمد بن ابراهيم، غيبة النعمانى، ص ۱۳۰.

۶۹. تفتازانى، سعد الدين، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۹.

٧٠. تفتازانى، سعدالدين، شرح العقائدالنسفيه، ص ١١٠.
٧١. قارى، ملا على، شرح الفقه الاكبر، ص ١٧٩.
٧٢. فرهارى، عبدالعزيز، النبراس، ص ٥١٢.
٧٣. طوسى، محمدبن حسن، تلخيص المحصل، ص ٤٠٧.
٧٤. همان .
٧٥. تفتازانى، سعد الدين، شرح المواقف، ج ٨، ص ٣٤٦.
٧٦. تفتازانى، سعدالدين شرح المقاصد، ج ٥، ص ٢٣٦.
٧٧. شرح العقائدالنسفيه، ص ١١٠.
٧٨. شهرستانى، عبدالكريم، نهاية الاقدام فى علم الكلام، ص ٤٧٩.
٧٩. آمدى، سيف الدين، غاية المرام فى علم الكلام، ص ٣٦٤.
٨٠. همدانى، عبدالجبار، المعنى فى ابواب التوحيد والعدل، محث امامت، ج ١، ص ٤٧.
٨١. طوسى، تلخيص المحصل، ص ٤٠٧.
٨٢. تفتازانى، سعدالدين، شرح المقاصد، ج ٥، ص ٢٣٧، ٢٣٨.
٨٣. طوسى، تلخيص المحصل، ص ٤٠٧.
٨٤. تفتازانى، سعدالدين. شرح المقاصد، ج ٥، ص ٢٣٨.
٨٥. على بن الحسين، سيدمرتضى، الذخيرة فى علم الكلام، ص ٤١٠، ٤٠٩.
٨٦. محمد بن ابراهيم نعمانى، الغيبة، ص ٥، ٤.
٨٧. الذخيرة فى علم الكلام، ص ٤٠٩.
٨٨. تفتازانى، مسعودبن عمر سعدالدين، شرح العقائدالنسفيه، تحقيق، محمدعدنان درويش، ص ٩٦.
٨٩. ابن حزم، على بن احمدبن سعد، الفصل فى الملل والنحل، ج ٤، ص ٧٢.
٩٠. تميمى بستى، محمد بن حبان، صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان، ج ١٠، ص ٤٣٤.
٩١. معتزلى، ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ١٨، ص ٣٤٧؛ متقى هندى، على بن حسام الدين، كنز العمال، ج ١٠، ص ٢٦٤-٢٦٣، شماره ٢٩٣٩١.
٩٢. قاضى جرجانى، شرح مواقف، ج ٨، ص ٣٤٥. ايجى، عبدالرحمان بن احمد عضدالدين، المواقف، ج ٣، ص ٥٧٤.

۹۳. عسقلانی، ابن حجر، فتح الباری (شرح صحیح البخاری) ج ۶، ص ۳۵۹-۳۵۸.
۹۴. جرجانی، علی بن محمد بن علی شریف، شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۵.
۹۵. تفتازانی، مسعود بن عمر سعدالدین، شرح المقاصد فی علم الکلام، ص ۲۷۳.
۹۶. ایجی، عبدالرحمان بن احمد عضدالدین، المواقف، تحقیق، عبدالرحمان عمیره، ج ۳، ص ۵۸۰-۵۷۹.
۹۷. تفتازانی، مسعود بن عمر سعدالدین، شرح المقاصد فی علم الکلام، ج ۲، ص ۲۷۳.
۹۸. تفتازانی، مسعود بن عمر سعدالدین، شرح عقاید النسفیة، ص ۹۷.
۹۹. ایجی، عبدالرحمان بن احمد عضدالدین، المواقف، ج ۳، ص ۵۹۱ و ۵۹۴؛ جرجانی، علی بن محمد بن علی، شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۵۸.
۱۰۰. ایجی، عبدالرحمان بن احمد عضدالدین، المواقف، ج ۳، ص ۵۸۰؛ جرجانی، علی بن محمد بن علی، شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۶.
۱۰۱. عبد الملک جوینی، لمع الأدلة فی قواعد عقائد أهل السنة و الجماعة، تقدیم و تحقیق فوقیة حسین محمود، ص ۱۱۴.
۱۰۲. به همین جهت تفتازانی در شرح المقاصد (ج ۲، ص ۲۷۲) می گوید علم کلام را چنین تعریف می کنند: «هو العلم الباحث عن أصول الصانع و النبوة و الإمامة و المعاد و ما يتصل بذلك على قانون الإسلام.»
۱۰۳. «نصب الإمام بعد انقراض زمن النبوة واجب علينا سمعا عند أهل السنة و عامة المعتزلة» تعبیر به واجب می کند و در ادامه می آورد: «لنا على الوجوب وجوه الأول و هو العمدة إجماع الصحابة حتى جعلوا ذلك أهم الواجبات و اشتغلوا به عن دفن الرسول (ص) و كذا عقيب موت كل إمام» تفتازانی، شرح المقاصد فی علم الکلام، ج ۲، ص ۲۷۳.
۱۰۴. مولی محمد صالح المازندرانی، شرح اصول کافی، ج ۵، پاورقی ص ۱۹۸.
۱۰۵. عیون اخبار الرضا، ص ۱۷۱-۱۷۲.
۱۰۶. به عنوان مثال چنانچه عصمت در نبوت شرط باشد، در امام و خلیفه نیز شرط خواهد بود. روشن است که «عصمت» برای مردم قابل درک نیست؛ از این رو، تشخیص معصوم از عهده آنان خارج است و آن کسی توان تشخیص معصوم را دارد که خود معصوم باشد. این موضوع در بحث «شرایط امام» و بیان دلایل اثبات «عصمت»، طرح و بررسی خواهد شد.
۱۰۷. هیثمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۴؛ طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الكبير، ج ۶، ص ۲۲۱.

-
١٠٨. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الأوسط، ج ٢، ص ٣٣٦؛ الإكمال فی أسماء الرجال، ص ٤٣.
١٠٩. هیشمی در مجمع الزوائد می نویسد: «رواه أحمد باختصار كثير و اسناداً حمد و بعض طرق البزار و الطبرانی فی الكبير حسان»؛ احمد بسیار مختصر این حدیث را نقل کرده است و اسناد احمد و برخی طرق بزار و طبرانی در [معجم] الكبير «حسن» است؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ٢٠٣، حدیث ١٤٧٩٨.
١١٠. اصفهانی، احمد بن موسی ابن مردویه، مناقب علی بن ابی طالب (ع) و منازل من القرآن فی علی (ع) دارالحدیث، سال ١٤٢٤، ص ٥٩، شماره ٢٤؛ (ابن عساکر) علی بن حسین بن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ٤٢، ص ٣٨٦، میزان الاعتدال، ج ١، ص ٦٤، شماره ٢١١؛ عسقلانی، ابن حجر، لسان المیزان، ص ١٠٧؛ شرح نهج البلاغه، ج ٩، ص ١٦٩.
١١١. تفتازانی، مسعود بن عمر بن سعدالدين، شرح العقائد النسفية، تحقیق: محمد عدنان درویش، ص ٢٣٢.

كتاب نامہ

قرآن کریم.

نہج البلاغہ.

- ابن أبی عاصم الضحاك، ابوبكر عمرو الشيباني، كتاب السنّة ومعه ظلال الجنته فى تخريج السنه بقلم: محمد ناصر الألبانى، الناشر: المكتب الإسلامى - بيروت، سؤم - ۱۹۹۳م.
- ابن أثير الجزرى، مجد الدين ابوالسعادات، المبارك بن محمد، النهاية فى غريب الحديث والأثر، تحقيق: طاهر أحمد الزاوى، ومحمود محمد الطناحى، الناشر: مؤسسة إسماعيليان - قم، چاپ چهارم، - ۱۳۶۴.
- ابن حبان، التميمى البستى، محمد بن حبان، كتاب الثقات، الناشر: مؤسسة الكتب الثقافية - الهند، چاپ اول ۱۹۹۳م.
- ابن حجر العسقلانى، شهاب الدين ابوالفضل أحمد بن على، الإصابة فى تمييز الصحابة، تحقيق: الشيخ عادل أحمد عبد الموجود، والشيخ على محمد معوض، الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، چاپ اول ۱۴۱۵هـ.
- فتح البارى شرح صحيح البخارى، الناشر: دار المعرفة - بيروت، چاپ دوم، ابن عساكر، ابوالقاسم على بن الحسن بن هبة الله، تاريخ مدينة دمشق، تحقيق: على شيرى، الناشر: دار الفكر - بيروت، چاپ سال ۱۴۱۵ق.
- ابن فارس، معجم المقاييس فى اللغة، دارالفكر، بيروت، ۱۴۱۸ق.
- ابن منظور، ابوالفضل، جمال الدين بن مكرم، لسان العرب، الناشر: دار صادر - بيروت.
- ابن ميثم البحرانى، كمال الدين، ابوالفضل ميثم بن على، النجاة من القيامة فى تحقيق أمر الإمامة، الناشر: مجمع الفكر الإسلامى - قم، چاپ اول ۱۴۱۷هـ.
- أبونعيم الأصفهانى، أحمد بن عبد الله، حلية الأولياء وطبقات الأصفياء، الناشر: دار الكتاب العربى - بيروت، چاپ چهارم، - ۱۴۰۵هـ.

احمد بن على طبرسى، الإحتجاج على أهل اللجاج، انتشارات مرتضى، مشهد، چاپ اول، ۱۴۰۳. اسماعيل بن عمر، السيرة النبويه، (ابن هشام) تحقيق، مصطفى عبدالواحد، دارالمعرفة بيروت، سال ۱۳۹۶هـ.ق.

ألبانى، محمد ناصرالدين، صحيح سنن الترمذى، الناشر: مكتبة المعارف - الرياض، چاپ دوّم، -۱۴۲۲هـ.

—، صحيح وضعيف الجامع الصغير وزياداته، الناشر: المكتب الإسلامى - بيروت. امام حسن عسكرى ×، تفسير امام عسكرى × انتشارات مدرسه امام مهدى (عج) قم، چاپ ۱۴۰۹هـ.ق.

إيجى، عبدالرحمن بن أحمد الشافعى، المواقف، تحقيق: عبدالرحمن عميرة، الناشر: دار الجيل - بيروت، چاپ اول، ۱۹۹۷م. سال ۱۴۱۷هـ.ق.

آمدى، سيف الدين، غاية المرام فى علم الكلام، المجلس الاعلى، لشئون الاسلاميه، قاهره، ۱۳۹۱ق.

بخارى، محمد بن إسماعيل بن إبراهيم بن المغيرة، صحيح البخارى (الجامع المسند الصحيح)، دار الفكر - بيروت، چاپ سال ۱۴۰۱هـ. وترقيم الأحاديث نسخة: بيت الأفكار الدولية، اعنتى به: ابوصهيب الكرمى، چاپ سال ۱۴۱۹هـ.

بلعمى، ابوالفضل محمد بن عبد الله، تاريخنامهى طبرى، تصحيح و حاشيه محمد روشن، تهران، نشر نو، ۱۳۶۶هـ.ش.

تفتازانى، مسعود بن عمر سعدالدين، شرح العقائد النسفية، تحقيق، محمدعدنان درويش، چاپ بيروت، بى تا.

جرجانى، على بن محمد بن على شريف، شرح المواقف، به همراه دو حاشيه (سيالكوتى - شاه فنارى) مطبعة السعادة، مصر، ۱۳۲۵هـ.ق.

جوهرى، إسماعيل بن حماد (متوفى ۳۰۳هـ)، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، تحقيق:

أحمد عبد الغفور عطار، ناشر: دار العلم للملايين - بيروت، الطبعة الأولى ج ۵ ص ۵ ۱۹۸۶

حاكم النيشابورى، محمد بن عبد الله، المستدرک على الصحيحين، تحقيق: د. يوسف عبد

- الرحمن المرعشلى، الناشر: دار المعرفة - بيروت.
- معرفة علوم الحديث، تحقيق: السيد معظم حسين، الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، چاپ دوم، ۱۳۹۷هـ.
- حسينى ميلانى، سيد على، نفحات الازهار فى خلاصة عبقات الانوار، چاپ يكم، قم، سال ۱۴۱۸هـ.ق.
- حلى، نجم الدين، ابوالقاسم، جعفر بن الحسن بن سعيد، المسلك فى اصول الدين، تحقيق: رضا الاستادى، الناشر: مجمع البحوث الإسلامية، چاپ دوم، ۱۴۲۱هـ.
- خوئى، ابوالقاسم بن على أكبر الموسوى، معجم رجال الحديث، ط ۵- ۱۴۱۳هـ.
- ذهبي، شمس الدين ابوعبد الله محمد بن أحمد، تاريخ الإسلام، تحقيق: د. عمر عبد السلام تدمرى، الناشر: دار الكتاب العربى - بيروت، چاپ اول، ۱۴۰۷هـ.
- راغب الأصفهاني، ابوالقاسم الحسين بن محمد، المفردات فى غريب القرآن، الناشر: دفتر نشر الكتاب - ايران، چاپ دوم، ۱۴۰۴هـ.
- سعدالدين التفتازانى، شرح المقاصد، تحقيق عبدالرحمن عميره، قم، منشورات الشريف الرضى، ۱۴۰۹هـ.ق.
- سمرقندى عياشى، محمد بن مسعود بن عياش، تفسير العياشى، تحقيق سيدهاشم رسولى محلاتى، مكتبة علمية اسلامية، تهران، بى تا.
- سيد شريف جرجانى، شرح المواقف، منشورات الشريف الرضى، قم، بى تا
- سيورى حلى، فاضل مقداد، النافع يوم الحشر فى شرح الباب الحادى عشر، دارالاضواء، بيروت، چاپ دوم، سال ۱۴۱۷هـ.ق.
- سيوطى، جلال الدين، الدر المنثور فى تفسير بالمأثور، منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى، قم، ۱۴۰۴هـ.ق.
- شيبانى، ابوعبد الله، أحمد بن حنبل، فضائل الصحابة، تحقيق: د. وصى الله محمد عباس، الناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، چاپ اول، ۱۴۰۳هـ.
- طبرانى، ابوالقاسم سليمان بن أحمد، المعجم الأوسط، تحقيق: طارق بن عوض الله بن محمد، وعبد المحسن بن إبراهيم الحسنى، الناشر: دار الحرمين - القاهرة، چاپ سال ۱۴۱۵هـ.

طبرى، محمد بن جرير، تفسير الطبرى (جامع البيان عن تأويل آى القرآن)، تقديم: الشيخ خليل الميس، ضبط وتوثيق وتخريج: صدقى جميل العطار، الناشر: دار الفكر - بيروت، چاپ سال ١٤١٥هـ.

طبرى، محمد بن جرير بن يزيد، تاريخ الطبرى، مؤسسة اعلمى، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٣ق.

طوسى، ابوجعفر، محمد بن الحسن، كتاب الغيبة، مؤسسة المعارف - قم، چاپ اول، ١٤١١ق.

_____ تهذيب الاحكام، چاپ اول، نشر صدوق، تهران، ١٤١٧ق.

_____ تلخيص المحصل، دارالأضواء، بيروت، ١٤٠٥هـ.ق.

طوسى، نصيرالدين، قواعد العقائد، مركز مديريت حوزه علميه، قم، ١٤١٦ق.

عروسى جوىزى، عبدعلى بن جمعه، تفسير نورالثلثين، تحقيق، سيدهاشم رسولى محلاتى، انتشارات اسماعيليان، چاپ چهارم، سال ١٤١٢هـ.ق.

على بن الحسين، سيدمرتضى، الذخيرة فى علم الكلام، مؤسسة نشر الاسلامى، قم، ١٤١١ق.

فخرالدين رازى، التفسير الكبير و مفاتيح الغيب، دارالفكر، بيروت، ١٩٨٥م.

قارى هروى، على بن سلطان نورالدين محمد، مرقاة المايح شرح مشكاة المصابيح، داراحياء التراث العربى، بيروت، بى تا.

قرطبى الأنصارى، ابوعبد الله محمد بن أحمد، تفسير القرطبى (الجامع لأحكام القرآن)،

تحقيق: إبراهيم ابوظيفيش، الناشر: دار إحياء التراث العربى - بيروت، چاپ سال ١٤٠٥هـ.

قشيرى نيشابورى، مسلم بن حجاج، صحيح مسلم (الجامع الصحيح)، دارالفكر، بيروت، بى تا

قضاعى، محمد بن سلامة، مسند الشهاب، الناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، چاپ اول، ١٤٠٧هـ.

كلينى البغدادى، ابوجعفر، محمد بن يعقوب، أصول الكافى، تعليق: على أكبر الغفارى،

الناشر: دار الكتب الإسلامية - طهران، سؤم - ١٣٨٨هـ.

_____ الروضة من الكافى، تعليق: على أكبر الغفارى، الناشر: دار الكتب الإسلامية - طهران،

چاپ دّوم، ۱۳۸۹هـ.

— فروع الكافي، تعليق: على أكبر الغفاري، دار الكتب الإسلامية - طهران، سّوم - ۱۳۶۷.
متقى الهندي، علاء الدين على بن حسام الدين، كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال، تحقيق:
بكري حيانى، الناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، چاپ سال ۱۴۰۹هـ.
مجلسى، محمداقبر، بحار الانوار، بيروت، مؤسسه الوفا، ۱۴۰۳.
مناوى، محمد عبدالرؤف، فيض القدير شرح الجامع الصغير، تصحيح: أحمد عبد السلام،
الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۵هـ.
نعمانى، محمد بن إبراهيم، كتاب الغيبة، الناشر: أنوار الهدى - قم، چاپ سال ۱۴۲۲هـ.